

# کتاب دوم تواریخ

## مقدمه

کتاب دوم تواریخ ادامه کتاب اول تواریخ است. این کتاب ثبت وقایع را از سلطنت سلیمان آغاز می‌کند و کارهای مهم دوران سلطنت او مثل ساختن عبادتگاه و قصر سلطنتی با شکوه او را به تفصیل بیان می‌کند. بر علاوه این کتاب نقاط ضعیف سلطنت سلیمان را نیز شرح می‌دهد. این کتاب با ذکر مطالبی در مورد شورش قبایل شمال، پادشاهان یهودا و سقوط اورشلیم که در سال ۵۸۶ ق.م. واقع شد، به پایان می‌رسد.

## فهرست مندرجات:

- سلطنت سلیمان: فصل ۱ - ۹
- الف: سالهای اول پادشاهی سلیمان: فصل ۱
- ب: ساختن عبادتگاه: فصل ۲ - ۷
- ج: سالهای آخر پادشاهی سلیمان: فصل ۸ - ۹
- شورش قبایل شمال: فصل ۱۰
- پادشاهان یهود: فصل ۱۱ - ۳۶: ۱۳
- سقوط اورشلیم: فصل ۳۶: ۱۴ - ۲۳

۲-۳ او تمام فرماندهان نظامی گروه های صد نفری و هزار نفری، قضات، رهبران قوم و رؤسای خانواده ها را فراخوانده همگی بر تپه ای که در جبعون واقع بود رفتند، زیرا خیمه حضور خداوند که موسی، خدمتگار خداوند، آنرا در بیابان ساخته بود، در آنجا قرار داشت. <sup>۴</sup>(یک خیمه دیگر هم

## سلیمان از خداوند طلب

### حکمت می‌کند

(همچنین در اول پادشاهان ۳: ۱ - ۱۵)

سلیمان، پسر داود، پادشاه مقتدری شد. خداوند، خدای او همراهش بود و به او عظمت و قدرت بخشید.

در اورشلیم بود که داود پادشاه آنرا ساخت و وقتیکه صندوق پیمان خداوند را از قریت یعاریم آورد در آن خیمه قرار داد.)<sup>۵</sup> برعلاوه، قربانگاه برنجی هم که بزل نیل، پسر اوری، نواسه حور ساخته بود در همانجا در پیشروی خیمه حضور خداوند قرار داشت.<sup>۶</sup> آنگاه سلیمان بحضور خداوند در پیشروی آن خیمه رفت و در آنجا با مردم دیگر خداوند را عبادت نمود و یکهزار قربانی سوختنی بر آن قربانگاه برنجی تقدیم کرد.

در همان شب خداوند آمد و به سلیمان فرمود: «چه می خواهی که برایت بدهم؟»<sup>۸</sup> سلیمان جواب داد: «تو همیشه با پدرم، داود مهربان بودی و حالا مرا بجای او به پادشاهی برگزیدی.»<sup>۹</sup> ای خداوند، خدای من، به وعده ای که داده ای وفا کن، زیرا مرا بر مردمی که مثل ریگ بیابان بشماراند، پادشاه ساختی.<sup>۱۰</sup> پس حالا به من حکمت و معرفت عطا فرما تا بتوانم راهنمای مناسبی برای آن ها باشم، در غیر آن چگونه ممکن است که مردمی را به بزرگی قوم برگزیده تو اداره کنم.»<sup>۱۱</sup> خداوند در جواب او فرمود: «چون آرزوی قلبی ات همین است و از من دارائی، ثروت، حشمت و یا مرگ دشمنان را نخواستی و حتی عمر طولانی را برای خود طلب نکردی و در عوض حکمت و معرفت خواستی تا بر مردمی که من ترا پادشاه شان ساختم بدرستی حکومت کنی،<sup>۱۲</sup> بنابراین، حکمت و معرفت به تو می بخشم. برعلاوه، به تو آن قدر ثروت، حشمت و عزت می دهم

### ثروت و قدرت سلیمان

(همچنین در اول پادشاهان ۱۰: ۲۶ - ۲۹؛

دوم تواریخ ۹: ۲۵ - ۲۸)

<sup>۱۳</sup> بعد سلیمان از خیمه بالای تپه پائین آمد، جبعون را ترک کرد و به اورشلیم رفت و در آنجا بر تخت سلطنت اسرائیل نشست.<sup>۱۴</sup> پس از مدتی یک سپاهی که متشکل از یکهزار و چهار صد عراده جنگی و دوازده هزار سوار بود جمع کرد. یک عده را برای خود در اورشلیم نگهداشت و بقیه را در شهرهایی که برای عراده جات تعیین کرده بود، گماشت.<sup>۱۵</sup> در دوران سلطنت سلیمان نقره و طلا اهمیت سنگین را داشت و چوب سرو مثل چوب عادی فراوان بود.<sup>۱۶</sup> سلیمان تعداد زیاد اسبها را از مصر و سیسلی وارد می کرد. تاجران شاه آن ها را بصورت عمده و قیمت معین می خریدند.<sup>۱۷</sup> هر عراده را به قیمت ششصد مثقال نقره و یک اسپ را به قیمت یکصد و پنجاه مثقال نقره از مصر خریداری می کردند و بعضی از آن ها را به پادشاهان حِتیان و ارامیان دوباره می فروختند.

### آمدگی برای تعمیر عبادتگاه

(همچنین در اول پادشاهان

۱: ۵ - ۱۸ و ۷: ۱۳ - ۱۴)

۲ سلیمان تصمیم گرفت تا عبادتگاهی بنام خداوند و یک قصر شاهی برای خود آباد کند.<sup>۲</sup> پس برای این منظور هفتاد

به کسانی که در فن نقاشی و حکاکی آشنا باشند، احتیاج است تا با کارگران ما که در یهوذا و اورشلیم هستند و پدرم، داود آن‌ها را تعیین کرده بود یکجا کار کنند.<sup>۸</sup> علاوه‌تاً چوب سرو، صنوبر و صندل

را هم از لبنان برایم بفرست، زیرا می‌دانم که کارگران تو در بریدن چوب و فن نجاری ماهر هستند و من کارگران خود را برای کمک آن‌ها می‌فرستم.<sup>۹</sup> ما به یک اندازه زیاد چوب ضرورت داریم، چون عبادتگاهی را که می‌خواهم آباد کنم بسیار بزرگ و بی نظیر خواهد بود.<sup>۱۰</sup> و من به کارگرانی که چوب را می‌برند، دو هزار تن گندم، دو هزار تن جو، چهارصد هزار لیتر شراب و چهارصد هزار لیتر روغن می‌دهم.»

«حورام، پادشاه صور، در جواب او نامه‌ای به این مضمون نوشت: «از آنجا که خداوند به قوم برگزیده خود محبت دارد، ترا بعنوان پادشاه شان انتخاب کرد،<sup>۱۱</sup> سپاس باد بر خداوند، خدای اسرائیل که آسمان و زمین را آفرید و به داود پادشاه چنین پسر حکیم، دانا و با معرفت عطا فرمود تا عبادتگاهی برای خداوند و قصری برای خود آباد کند.»<sup>۱۲</sup> اینک حورام آبی را که یک شخص ماهر و استاد با هنر است بخدمت می‌فرستم.<sup>۱۳</sup> مادر او از مردم دان و پدرش از باشندگان صور است. او در کارهای طلا، نقره، برنج، آهن، سنگ و چوب و همچنین در رشته بافندگی پارچه‌های کتان نفیس ارغوانی، سرخ و لاجوردی و در فن نقاشی، حکاکی و طراحی مهارت

هزار نفر را جهت حمل مصالح تعمیراتی، هشتاد هزار نفر را برای سنگتراشی در معدن سنگ و سه هزار و ششصد نفر را هم بغرض مراقبت و نظارت کارهای کارگران تعیین کرد.

<sup>۳</sup> بعد این پیام را به حورام، پادشاه صور فرستاد: «همانطوری که برای پدرم، داود چوب سرو مورد ضرورت ساختمان قصر او را برایش فرستادی، برای من هم ارسال کن.»<sup>۴</sup> زیرا می‌خواهم عبادتگاهی برای اسم خداوند، خدای خود آباد کنم. آن بنا یک ساختمان مقدس خواهد بود که در آنجا خوشبوئی دود می‌کنیم، نان مخصوص را همیشه و قربانی‌های سوختنی را در هر صبح و شام، در روزهای سبت، در ماه نو و دیگر روزهای تقدیس شده خداوند، خدای خود تقدیم می‌کنیم. این مراسم برای اسرائیل یک فریضه ابدی است از جانب خداوند.<sup>۵</sup> عبادتگاهی که من می‌خواهم آباد کنم یک عبادتگاه بزرگی خواهد بود، زیرا خدای ما از همه خدایان دیگر با عظمت تر است.<sup>۶</sup> اما چه کسی می‌تواند عبادتگاهی برای او بنا کند؟ زیرا که آسمان با همه پهنا و بزرگی آن گنجایش او را ندارد، پس من چطور می‌توانم عبادتگاه او را بسازم؟ من فقط قربانگاهی جهت دود کردن خوشبوئی برای او می‌سازم.<sup>۷</sup> بنابراین، از تو خواهش می‌کنم تا شخصی را برای من بفرستی که در کارهای طلا، نقره، برنج و آهن و بافتن پارچه‌های ارغوانی، سرخ و لاجوردی مهارت داشته باشد، و همچنین

شصت متر بلندی داشت. دیوارهای داخلی آنرا با طلای خالص ورق شانی کرد. <sup>۵</sup> سالون بزرگ آن را با چوب صنوبر پوشانده و با طلای خالص ورق شانی کرد و در آن نقشهای درختان خرما و حلقه های زنجیر را به کار بُرد. <sup>۶</sup> دیوارهای آن را با سنگهای قیمتی تزیین کرد و طلائی را که در آن به کار بُرد طلای فروایم بود. <sup>۷</sup> دیوارها، آستانه ها، دروازه ها و چوکاتهای آن ها را با طلا ورق شانی و دیوارها را همچنین با تصاویر جانوران بالدار حکاکی کرد. <sup>۸</sup> جایگاه معین قدس الاقداس در عبادتگاه مساوی به عرض تعمیر بود، یعنی ده متر عرض و ده متر هم طول داشت. آن را هم با طلای خالص، به وزن بیش از بیست تُن پوشاند. <sup>۹</sup> وزن میخهای طلائی ششصد گرام بود. اطاق های فوقانی را هم با طلای خالص ورق شانی کرد.

<sup>۱۰</sup> در قدس الاقداس عبادتگاه مجسمهٔ دو کروب، یعنی فرشتهٔ مقرب، را ساختند و با طلای خالص ورق شانی نمودند. <sup>۱۱</sup> مجموع طول بالهای هر دو فرشته ده متر بود. <sup>۱۲</sup> یک بال یک فرشته که دو و نیم متر طول داشت به دیوار اطاق و بال دیگر آن با بال فرشتهٔ دیگر تماس داشت. <sup>۱۳</sup> فرشتگان بر پاهای خود ایستاده و روی شان بطرف داخل اطاق بود. <sup>۱۴</sup> یک پردهٔ نازک کتانی، برنگ ارغوانی، سرخ و لاجوردی ساخت که با نقش فرشتگان مزین شده بود. <sup>۱۵</sup> برای پیش روی عبادتگاه دو ستون به ارتفاع هفده و نیم متر ساخت که تاج سر

بسنائی دارد. او می تواند با کارگران تو و آقای من، پدرت داود پادشاه همکاری کند. <sup>۱۵</sup> در بارهٔ گندم، جو، شراب و روغن که آقای من پیشنهاد کرد، می تواند آن ها را برای من بفرستد. <sup>۱۶</sup> من چوب مورد ضرورت را از کوههای لبنان قطع کرده، آنها را به هم پیوسته از طرف دریا به بندر یافا می فرستم و کارگران شما آنرا از آنجا گرفته به اورشلیم نقل بدهند.»

<sup>۱۷</sup> بعد سلیمان احصائیهٔ بیگانگانی را که در سرزمین اسرائیل زندگی می کردند (مطابق احصائیه ای که قبلاً پدرش، داود گرفته بود) گرفت و معلوم شد که تعداد آن ها یکصد و پنجاه و سه هزار و ششصد نفر بود. <sup>۱۸</sup> از آن جمله هفتاد هزار نفر را برای حمل مواد تعمیراتی، هشتاد هزار نفر را در معدن کوهستان و سه هزار و ششصد نفر را برای مراقبت و نظارت کار کارگران تعیین کرد.

## اعمار عبادتگاه

(همچنین در اول پادشاهان ۶: ۱ - ۳۸)

**۳** <sup>۲۰-۱</sup> سلیمان آباد کردن عبادتگاه خداوند را در ماه دوم سال چهارم سلطنت خود بر کوه موری در اورشلیم شروع کرد. آنجا زمانی خرمنگاه ارنان ییوسی بود، یعنی همان جائی که خداوند بر پدرش، داود ظاهر شد، بنابراین، داود همانجا را برای عبادتگاه تعیین کرد.

<sup>۳</sup> مساحت عبادتگاه خداوند را بطول سی متر و عرض ده متر بنا کرد. <sup>۴</sup> بَرِنْدَهٔ پیشروی عبادتگاه دارای ده متر طول و مساوی به عرض تعمیر عبادتگاه بود و

۷ بعد ده شمعدان طلا را طبق مشخصات آن ها ساخت. پنج عدد آن ها را در طرف راست و پنج عدد دیگر آن ها را در طرف چپ عبادتگاه قرار داد. ۸ ده پایه میز هم ساخت و پنج پایه آن ها را به راست و پنج پایه دیگر آن ها را به چپ عبادتگاه گذاشت. او همچنان یکصد جام طلا ساخت.

۹ یک حویلی برای کاهنان و یک حویلی بزرگ دیگر برای مردم ساخت که دروازه های شان با برنج ورق شانی شده بودند. ۱۰ حوض بزرگ را در کنج جنوب شرقی عبادتگاه قرار داد.

۱۱ بعد حورام یک تعداد دیگ، خاک انداز و کاسه ساخت. سرانجام کارهای عبادتگاه خداوند را که سلیمان پادشاه به او سپرده بود به انجام رسانید. اشیائی که او ساخت اینها بودند: ۱۲ دو ستون؛ دو پیاله های تاجهای سر دو ستون؛ دو شبکه برای تزیین پیاله های تاجهای دو ستون؛ ۱۳ چهارصد انار که با دو رشته از بالای تاجها آویزان بودند؛ ۱۴ پایه ها و حوضچه های آن ها؛ ۱۵ حوض بزرگ و دوازده گاو زیر آن؛ ۱۶ دیگ، کاسه، خاک انداز، پنجه و سایر لوازم. تمام لوازم متذکره را حورام، به فرمایش سلیمان پادشاه، از برنج صیقلی شده ساخت.

۱۷ کار ریخته گری آن ها را، پادشاه در وادی دریای اردن بین سُگوت و صَرده در قالب های گلی انجام داد. ۱۸ مقدار برنجی را که سلیمان برای ساختن لوازم مذکور به کار برد به اندازه ای زیاد بود که وزن آن معلوم نشد.

آن ها دو و نیم متر بلند بود. ۱۶ اسر ستونها را با رشته هائی که دارای یکصد انار بودند، مزین کرد. ۱۷ بعد ستونها را در پیش روی عبادتگاه یکی را در سمت راست و دیگر آن را در سمت چپ عبادتگاه قرار داد. ستون طرف راست را یاکین و ستون سمت چپ را بوعر نامید.

### سامان و اثاثیه عبادتگاه

(همچنین در اول پادشاهان ۷: ۲۳ - ۵۱)

۴ بعد یک قربانگاه برنجی ساخت که ده متر طول و ده متر عرض و پنج متر بلندی داشت. ۲ سپس یک حوض مدور ریختگی ساخت که قطر آن پنج متر، بلندی آن دو و نیم متر و محیط آن پانزده متر بود. ۳ دورادور زیر لب حوض با نقش گاوها مزین شده و فاصله بین هر گاو پنجاه سانتی متر بود. حوض و گاوها بصورت یک تکه ریخته شده بودند. ۴ حوض مذکور بر دوازده گاو قرار داشت. سه تای آن ها رو بطرف شمال، سه تا رو به مغرب، سه تا رو به جنوب و سه تای دیگر آن ها رو به مشرق داشتند. سر گاوها بطرف بیرون بود. ۵ ضخامت دیوار حوض هشت سانتی متر، لب آن به شکل لب پیاله و خود حوض بصورت گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش بیشتر از شصت هزار لیتر آب را داشت. ۶ او همچنان ده حوضچه برای شستن گوشت قربانی ساخت که پنج تای آن ها را در سمت جنوب عبادتگاه و پنج تای دیگر آن ها را در سمت شمال قرار داد. از آب حوض بزرگ برای شستشوی کاهنان استفاده می شد.

کاهنان صندوق پیمان را بجای مخصوص آن در قدس الاقداس عبادتگاه آوردند و بزیر بالهای کروبیان، یعنی فرشتگان مقرب، قرار دادند،<sup>۸</sup> بطوریکه بالهای کروبیان بر صندوق پیمان و میله های حمل آن ها پهن بودند.<sup>۹</sup> میله های حمل صندوق پیمان آنقدر دراز بودند که انجام آن ها از پیشروی قدس الاقداس دیده می شدند، اما از بیرون دیده نمی شدند و تا به امروز بهمان وضع قرار دارند.<sup>۱۰</sup> در بین صندوق پیمان تنها دو لوحه سنگی قرار داشتند که موسی در حوریب در آن گذاشته بود، یعنی بعد از آنکه قوم اسرائیل کشور مصر را ترک کردند، خداوند در همانجا با آن ها پیمان بست.

### جلال خداوند

<sup>۱۱</sup> بعد کاهنان از جایگاه مقدس بیرون شدند و همگی یکجا و بدون رعایت نوبت مراسم طهارت را بجا آوردند.<sup>۱۲-۱۳</sup> همه نوازندگان و سراینندگان لاوی، یعنی آساف، هیمان، یدوتون، پسران و برادران شان، همه ملبس به لباسهای نفیس کتانی با دایره و رباب و چنگ با همراهی یک صد و بیست کاهن سرنا نواز در سمت مشرق قربانگاه ایستادند و سرود حمد و سپاس خداوند را نواختند و این سرود را می خواندند: «خداوند را ستایش کنید چون او نیکوست و رحمت ابدی است.»<sup>۱۴</sup> آنگاه عبادتگاه خداوند پُر از ابر شد و کاهنان نتوانستند وظیفه خود را اجراء کنند، زیرا جلال خداوند عبادتگاه را پُر کرده بود.

<sup>۱۹</sup> به این ترتیب سلیمان همه سامان و لوازم عبادتگاه خداوند را از قبیل قربانگاه طلائی، میزهای نان مقدس،<sup>۲۰</sup> شمعدانها و شمعهای طلائی با مشخصات آن ها برای قدس الاقداس عبادتگاه،<sup>۲۱</sup> گلهای، چراغها، انبرها از طلای خالص؛<sup>۲۲</sup> گلگیرها، جامها، قاشقها و منقل ها - همه از طلای خالص - دروازه عبادتگاه، دروازه دخول قدس الاقداس و دروازه های سالون عبادتگاه را هم از طلا ساخت.

بعد از آنکه سلیمان همه کارهای عبادتگاه خداوند را تمام کرد، همه اشیائی را که پدرش، داود وقف کرده بود به آنجا آورد. طلا، نقره و سایر آلات را در خزانه های عبادتگاه گذاشت.

### انتقال صندوق پیمان خداوند به عبادتگاه

(همچنین در اول پادشاهان ۸: ۱ - ۹)

<sup>۲</sup> بعد سلیمان همه مو سفیدان، سرکردگان قبایل و رؤسای خانواده های قوم اسرائیل را در اورشلیم فراخواند تا صندوق پیمان خداوند را از شهر داود، یعنی سهیون به عبادتگاه بیاورند.<sup>۳</sup> پس تمام مردم اسرائیل در عید سایبانها در ماه هفتم در حضور شاه جمع شدند.<sup>۴</sup> وقتی همه مو سفیدان رسیدند، لاویان صندوق پیمان خداوند را برداشتند<sup>۵</sup> و همراه خیمه حضور خداوند با تمام سامان مقدسه به عبادتگاه آوردند.<sup>۶</sup> آنگاه سلیمان و همه مردم اسرائیل که در آنجا حضور داشتند در مقابل صندوق پیمان خداوند آنقدر گاو و گوسفند قربانی کردند که نمی شد آنرا حساب کرد.<sup>۷</sup> بعد

را نخواهی کرد، بلکه پسر توست که از نسل تو می آید، او کسی است که عبادتگاهی برای اسم من بنا می کند.»

<sup>۱۰</sup> حالا خداوند به وعده ای که داده بود وفا کرد، زیرا من جانشین پدرم، داود شدم و قرار وعده، خداوند به من این افتخار را بخشید که بر تخت سلطنت اسرائیل بنشینم و عبادتگاهی بنام خداوند، خدای اسرائیل بسازم. <sup>۱۱</sup> و من در آنجا صندوقی را قرار دادم که در بین آن پیمانی وجود دارد که خداوند با قوم اسرائیل بسته بود.»

### دعای سلیمان

(همچنین در اول پادشاهان ۸: ۲۲ - ۵۳)

<sup>۱۲</sup> بعد سلیمان در مقابل قربانگاه خداوند و در برابر قوم اسرائیل ایستاد و دستهای خود را بلند کرد. <sup>۱۳</sup> سلیمان در حویلی بیرون قربانگاه برنجی ساخته بود که طول و عرض آن دو و نیم متر و بلندی آن یک و نیم متر بود. او بالای آن رفت و در حضور جمعیت اسرائیل زانو زد، دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد <sup>۱۴</sup> و گفت: «ای خداوند، خدای اسرائیل! مثل

تو خدای دیگری نه در آسمان و نه در زمین وجود دارد. به عهدت وفا می کنی و به بندگانت که از صمیم دل راه ترا دنبال می کنند، همیشه شفقت نشان می دهی. <sup>۱۵</sup> تو وعده ای را که به بنده ات، داود داده بودی عملی کردی. بلی، با

### خطابه سلیمان

(همچنین در اول پادشاهان ۸: ۱۲ - ۲۱)

**۶** آنگاه سلیمان گفت: «خداوند فرموده است که در تاریکی غلیظی ساکن می شوم. <sup>۲</sup> اما من برایت عبادتگاه مجللی آباد کرده ام، جائی که تا ابد در آن ساکن باشی.»

<sup>۳</sup> بعد رو به طرف جمعیت کرد و تمام مردم اسرائیل بپا ایستادند. <sup>۴</sup> پادشاه از خداوند درخواست کرد که آن ها را برکت بدهد و گفت:

«سپاس باد بر خداوند، خدای

اسرائیل! او به وعده ای که بزبان خود به پدرم، داود داده بود، وفا کرد و به او فرمود: <sup>۵</sup> «از همان روزیکه قوم برگزیده خود را از

مصر بیرون آوردم، هیچ شهری را در هیچ یک از قبیلۀ اسرائیل انتخاب نکرده ام که در آن خانه ای برایم آباد شود، و هیچ شخصی را برگزیدم که پیشوای قوم برگزیده من، اسرائیل باشد. <sup>۶</sup> اما اورشلیم را انتخاب کردم تا بنام من یاد شود و داود را برگزیدم که پیشوای قوم من، اسرائیل باشد.»

<sup>۷</sup> آرزوی قلبی پدرم، داود این بود که عبادتگاهی بنام خداوند، خدای اسرائیل بسازد. <sup>۸</sup> اما خداوند به داود فرمود: «چون در دل تو بود که عبادتگاهی برای اسم من بنا کنی، نیکو کردی که این را در دل خود نهادی، <sup>۹</sup> اما تو این کار

۲۲ اگر شخصی متهم به گناهی شود و بر او قسم واجب گردد و آنگاه بیاید و در برابر این قربانگاه به بیگناهی خود قسم بخورد، ۲۳ پس عرض او را از آسمان بشنو؛ اگر گناهکار باشد جزایش بده و اگر بیگناه باشد او را ببخش.

۲۴ اگر مردم اسرائیل بخاطر گناه شان در مقابل تو، به دست دشمن شکست بخورند و آنگاه بیایند و به درگاه تو روی آورند؛ بنام پاک تو اعتراف نمایند و بحضور تو در این خانه دعا کنند، ۲۵ پس دعای قوم برگزیده ات را از آسمان بشنو، گناهان شان را بیا مرز و آن ها را به این سرزمینی که به نیاکان شان بخشیدی، برگردان.

۲۶ وقتیکه دریچه های آسمان بسته شوند و بخاطر گناهی که مردم در مقابل تو کرده اند، باران نبارد و آنوقت بیایند، به این خانه روی آورند، بنام تو اعتراف کنند و از گناه خود که آن مصیبت را برای شان بار آورده است توبه کنند، ۲۷ پس دعای شان را از آسمان بشنو، گناهان بندگان، مردم اسرائیل را ببخش، آن ها را براه راست هدایت کن و باران را بر این سرزمینی که آن را بعنوان ملکیت برای شان دادی، بفرست.

۲۸ هرگاه در این سرزمین قحطی و مرض بیاید، آفتی بر نباتات نازل شود، یا کرم و ملخ پیدا شوند،

زیانت وعده فرمودی و امروز با دست خود آنرا بجا آوردی. ۱۶ پس حالا ای خداوند، خدای اسرائیل وعده دیگری را هم که به بنده ات داود دادی عملی کن که فرمودی: «اگر اولاده ات براه راست بروند و فریاض مرا بجا آورند، همیشه یکی از آن ها پادشاه اسرائیل خواهد بود.» ۱۷ بنابراین، ای خداوند، خدای اسرائیل، آن قولی را که به بنده ات داود دادی بگذار که بحقیقت برسد.

۱۸ اما آیا ای خدا، واقعاً با آدمیان بر روی زمین سکونت می کنی؟ آسمان و حتی بلندترین آسمان ها گنجایش حضور ترا ندارند، چه رسد به این عبادتگاهی که من برایت بنا کردم. ۱۹ اما ای خداوند، خدای من! به دعا و عرض این بنده ات گوش بده. به زاری و گریه این خدمتگارت توجه فرما و دعایش را که بدرگاه تو می کند قبول فرما. ۲۰ از تو می خواهم که شب و روز مراقب این عبادتگاه باشی، زیرا خودت فرمودی که نامت همیشه در آن خواهد بود. همچنان دعای مرا که رو بسوی این عبادتگاه می آورم، اجابت فرما. ۲۱ بلی، دعا و مناجات این بنده ات و قوم اسرائیل را که وقتی رو بسوی این عبادتگاه می آورند، از آسمان که جای سکونت تو است، بشنو و ما را ببخش.



کرده ام دعا کنند،<sup>۳۵</sup> دعای شان را بشنو و آن ها را پیروزگردان.  
 ۳۶ اگر در مقابل تو گناه کنند، زیرا انسانی نیست که گناه نکند، و تو بر آن ها قهر شوی و ایشان را به دست دشمنان شان بسپاری و دشمنان آن ها را به سرزمین های دور و یا نزدیک اسیر ببرند،  
 ۳۷ هرگاه از کرده خود پشیمان شوند و توبه کنند و از آن جاهائی که در اسارت بسر می برند بدرگاه تو دعا و زاری کنند و بگویند: «ما گناه کرده ایم و کار زشتی از ما سر زده است.»<sup>۳۸</sup> اگر به تمامی دل و جان توبه کنند و رو بسوی این سرزمین که تو به اجداد شان بخشیدی و این عبادتگاهی که من بنام تو آباد کرده ام دعا کنند،<sup>۳۹</sup> پس زاری و دعای شان را از آسمان که مسکن مقدس تو است بشنو، بداد شان برس و آن ها را که در برابر تو گناه کرده اند ببخش.

۴۰ حالا ای خدای من، بر ما نظر داشته باش و دعا و مناجات ما را که در اینجا بحضور تو می کنیم قبول فرما!<sup>۴۱</sup> پس ای خداوند، خدا، برخیز و با صندوق پیمان که مظهر قوت تو است، به مکان حضور خویش وارد شو. ای خداوند، خدا، کاهنانت با لباس نجات و رستگاری ملبس باد! مقدسانت از نیکویی تو شادمانی کنند.<sup>۴۲</sup> ای خداوند، خدا، این بنده

یا دشمنان شان شهرهای شان را تصرف کنند و یا هر مشکل دیگری که داشته باشند،<sup>۳۹</sup> آنوقت اگر یکی یا همه قوم برگزیده تو بخاطر غم و مصیبتی که دارند هر یک دست دعا و زاری را بسوی این عبادتگاه دراز کنند،<sup>۴۰</sup> پس از آسمان که جایگاه سکونت تو است بشنو و آن ها را ببخش. تو از دل همه آدمیان آگاه هستی. هر کس را مطابق اعمالش جزا بده<sup>۴۱</sup> تا از تو بترسند، تا آخر عمر در راه تو قدم بردارند و در این سرزمینی که تو به پدران شان بخشیدی، به پاکی و راستی زندگی کنند.  
 ۳۲ به همین قسم، هرگاه یک شخص بیگانه که از جمله قوم برگزیده تو، اسرائیل نباشد و بخاطر شهرت نام بزرگ، دست توانا و قدرت بازوی تو از یک کشور دوردست بیاید و رو بسوی این عبادتگاه دعا کند،<sup>۴۳</sup> از آسمان که جای سکونت تو است دعای او را بشنو و به تقاضا و نیاز او جواب بده تا همه مردم روی زمین تو را بشناسند، مثل قوم اسرائیل از تو بترسند و بدانند که این عبادتگاهی را که من آباد کرده ام، بنام تو یاد می شود.  
 ۴۴ اگر قوم برگزیده تو بفرمان تو بجنگ دشمنان بروند - در هر جائیکه باشند - و رو بسوی شهر اورشلیم که تو آن را برگزیدی و این عبادتگاهی که من بنام تو آباد

سلامتی تقدیم کرد، زیرا قربانگاه برنجی که سلیمان ساخته بود گنجایش آنهمه قربانی های سوختنی و هدایای آردی و چربی را نداشت.

<sup>۸</sup> سلیمان و قوم اسرائیل مراسم عید سایانها را برای هفت روز تجلیل کردند. یک گروه بزرگ مردم از سرحد حما تا دریای مصر، در آن مراسم شرکت نمودند. <sup>۹</sup> آن ها هفت روز را برای تبرک قربانگاه و هفت روز دیگر را برای عید صرف کردند و در روز هشتم جشن دیگری برپا نمودند <sup>۱۰</sup> در روز بیست و سوم ماه هفتم، مردم را به خانه های شان فرستاد و همه بخاطر نیکویی خداوند به داود، سلیمان و قوم اسرائیل، شادمان و خوشحال بودند.

### خدا بار دیگر بر سلیمان ظاهر

می شود

(همچنین در اول پادشاهان ۹: ۱ - ۹)

<sup>۱۱</sup> به این ترتیب، سلیمان بنای عبادتگاه خداوند و قصر شاهی را تمام کرد و همه نقشه ها و کارهای آن دو بنا را با موفقیت کامل به انجام رسانید. <sup>۱۲</sup> یک شب خداوند بر سلیمان ظاهر شد و به او فرمود:

«من دعایت را شنیدم و این جا

را برای اجرای مراسم قربانی انتخاب کردم. <sup>۱۳</sup> هرگاه دریچه های

آسمان را ببندم که باران نبارد، یا به ملخ ها امر کنم که محصولات

زمین را بخورند و یا مرض را

در بین مردم بفرستم، <sup>۱۴</sup> اگر مردم

نام مرا یاد کنند، سر تواضع خم

نمایند، دست دعا بلند کنند،

برگزیده ات را ترک مکن! محبت خود را که به بنده ات، داود داشتی بخاطر داشته باش.»

### وقف عبادتگاه

(همچنین در اول پادشاهان ۸: ۶۲ - ۶۶)

بعد از آنکه سلیمان دعای خود را تمام کرد، آتشی از آسمان فرود آمد و قربانی های سوختنی و هدایا را سوختاند و جلال خداوند عبادتگاه را پُر کرد. <sup>۲</sup> بنابراین، کاهنان نتوانستند به عبادتگاه خداوند داخل شوند. <sup>۳</sup> وقتی مردم اسرائیل دیدند که آتش از آسمان پائین می آید و جلال خداوند را بر عبادتگاه مشاهده کردند، روی خود را بر سنگفرش نهادند، خداوند را سجده کردند، ثنا فرستادند و گفتند: «او نیکوست و رحمت او ابدی است.» <sup>۴</sup> بعد پادشاه و همه مردم اسرائیل بحضور خداوند قربانی تقدیم کردند. <sup>۵</sup> و سلیمان پادشاه بیست و دو هزار گاو و یکصد و بیست هزار گوسفند را قربانی کرد و با این مراسم پادشاه و همه مردم، عبادتگاه را برای خداوند وقف کردند. <sup>۶</sup> کاهنان هم به وظایف خود مشغول شدند. همچنین لایوان با آلات موسیقی که داود پادشاه ساخته بود، سرود حمد خداوند را نواختند و خواندند: «محبت او پایدار و ابدی است.» در مقابل آن ها کاهنان، در حالیکه تمام مردم اسرائیل ایستاده بودند، سرنا می نواختند.

<sup>۷</sup> سلیمان وسط حویلی پیشروی، عبادتگاه را تقدیس کرد و در آنجا قربانی سوختنی، دُنبه و چربی و قربانی

این خواهد بود: «بخاطریکه آن‌ها خداوند، خدای پدران خود را که آن‌ها را از مصر بیرون آورد، ترک نمودند و دنبال خدایان غیر رفتند و آن‌ها را پرستش و سجده کردند، بنابراین، خداوند این مصیبت را بر سرشان آورد.»»

### کارهای دیگر سلیمان

(همچنین در اول پادشاهان ۹: ۱۰ - ۲۸)

در اخیر سال بیستم، بعد از آنکه سلیمان عبادتگاه خداوند و قصر خود را ساخت،<sup>۲</sup> کار دیگری که کرد آبادی دوباره شهرهائی بود که حورام به او داده بود و او مردم اسرائیل را در آن شهرها جا داد.<sup>۳</sup> بعد سلیمان به حمات صوبه حمله کرد و آنرا تصرف نمود.<sup>۴</sup> سپس شهر تدمور را در بیابان و شهرهای دیگری هم برای ذخیره آباد کرد.<sup>۵</sup> او همچنین بیت حورون بالا و بیت حورون پائین را بنا نمود که هر دوی آن‌ها شهرهای مستحکم و دارای دروازه‌ها با پشت بندهای فولادی بودند.<sup>۶</sup> بعلت و دیگر شهرهای ذخیره، مراکز نقلیه و شهرهائی هم برای نگهداری عرابه‌ها و اسبها آباد کرد. خلاصه سلیمان هر چه می‌خواست در اورشلیم، لبنان و سراسر قلمرو خود آباد کرد.

<sup>۷-۸</sup> سلیمان مردمان غیر اسرائیلی، یعنی باقیمانده جتیان، اموریان، فرزریان، حویان و یبوسیایان را به کار اجباری گماشت که تا به امروز از آن‌ها همان کار را می‌گیرند.<sup>۹</sup> اما از اسرائیل کسی را به بیگاری

طالب دیدار من باشند و از راه خطا برگردند، آنوقت من از آسمان می‌شنوم، گناهان‌شان را می‌بخشم و زمین‌شان را حاصلخیز می‌سازم.<sup>۱۵</sup> از این بعد چشمان من همیشه باز و گوشهائیم برای شنیدن دعائیکه در این جا کرده می‌شود شنوا خواهند بود.<sup>۱۶</sup> این عبادتگاه را برگزیدم و تقدیس کردم تا به ابد بنام من یاد شود. چشم و دل من همیشه به این عبادتگاه خواهد بود.

<sup>۱۷</sup> و تو هم اگر مثل پدرت، داود راه مرا دنبال کنی و همه احکام، اوامر و فرایض مرا بجا آوری،<sup>۱۸</sup> آنگاه من تخت ترا برقرار می‌سازم و مثلیکه به پدرت داود گفتم: «از اولاده‌ات همیشه یک نفر پادشاه اسرائیل خواهد بود»، به تو هم همین وعده را می‌دهم.

<sup>۱۹</sup> اما اگر شما براه راست نروید، احکام و اوامری را که به شما داده‌ام بجا نیاورید و خدایان بیگانه را سجده و پرستش کنید،<sup>۲۰</sup> آنوقت من شما را از این سرزمین بیرون می‌رانم و این عبادتگاه را که بنام خود تقدیس کرده‌ام ترک می‌کنم و آنرا در میان همه ملت‌ها ضرب‌المثل و مسخره عام می‌سازم،<sup>۲۱</sup> و هرکسیکه از پیش این عبادتگاه مجلل بگذرد با تعجب سوال کند: «چرا خداوند این بنا را به این حال رقت بار درآورده است؟»<sup>۲۲</sup> و جواب آن

نمی‌گرفت، بلکه از آن‌ها بحیث عسکر، مأمور و قوماندان‌های نقلیه و سوارکار می‌گرفت.<sup>۱۰</sup> دوصد و پنجاه نفر از آن‌ها مأمورین عالی‌رتبه دولتی بودند که اداره امور کشور را به دست داشتند.

<sup>۱۱</sup> سلیمان دختر فرعون را از شهر داود به قصری که برایش ساخته بود آورد، زیرا گفت: «زن من نباید در قصر داود، پادشاه اسرائیل زندگی کند، چون هر جائیکه صندوق پیمان خداوند در آنجا داخل شده است، مقدس می‌باشد.»

<sup>۱۲</sup> بعد سلیمان بر قربانگاهی که در پیش روی برنده عبادتگاه ساخته بود،<sup>۱۳</sup> نظر به مقتضای هر روز خاص و بر حسب هدایتی که موسی داده بود، در روزهای سبت، ماه نو، عیدهای سه گانه سال، یعنی عید نان فطیر، عید هفته‌ها و عید سایبانها، قربانی‌های سوختنی برای خداوند تقدیم کرد.<sup>۱۴</sup> طبق هدایت پدر خود، داود کاهنان را به وظایف معین‌شان گماشت. همچنین لایوان را تعیین کرد تا سرود روحانی بخوانند و به کاهنان در وظایف روزمره‌شان کمک کنند. دروازه بانان را بر حسب فرقه‌های شان برای نگهداری دروازه‌های مختلف مقرر کرد، زیرا که داود، مرد خدا چنین امر کرده بود.<sup>۱۵</sup> ایشان تمام مقرراتی را که پادشاه درباره کاهنان و لایوان و درباره امور خزانه داده بود، با دقت کامل رعایت می‌کردند.

<sup>۱۶</sup> به این ترتیب، سلیمان کارهای خود را، از روزیکه تهداب عبادتگاه را نهاد تا اكمال بنای آن، موفقانه به انجام رسانید و عبادتگاه خداوند تکمیل شد.

<sup>۱۷</sup> بعد سلیمان به شهرهای عَصیون، حابر و ایلوت، دو شهر ساحلی ادوم، رفت.<sup>۱۸</sup> حورام به دست مأمورین خود یک تعداد کشتی و کارکنانی را که در دریانوردی مهارت داشتند فرستاد. آن‌ها با مأمورین سلیمان به اوفیر رفتند و از آنجا بیش از پانزده تَن طلا را بار کرده برای سلیمان بردند.

### ملاقات ملکه سبا با سلیمان

(همچنین در اول پادشاهان ۱۰: ۱ - ۱۳)

**۹** چون آوازه شهرت سلیمان بگوش ملکه سبا رسید، با شان و شوکت بسیار و کاروان شترهای حامل عطریات، طلا و جواهرات به اورشلیم آمد تا با سوالات پیچیده او را امتحان کند و مسایل خود را با او در میان گذارد.<sup>۲</sup> سلیمان به همه سوالات او جواب داد همه چیز را بی پرده و آشکارا برای او بیان کرد.<sup>۳</sup> و ملکه سبا از حکمت و دانش سلیمان و از دیدن قصری که آباد کرده بود،<sup>۴</sup> اقسام غذائی که بر سر میز بودند، تعداد مأمورین او که در آن مجلس حضور داشتند، خدمتگاران و ساقیان او با لباس فاخر و قربانی‌هایی که در عبادتگاه خداوند تقدیم کرد، بسیار تعجب نمود.

<sup>۵</sup> ملکه به پادشاه گفت: «آوازه کارروائی‌ها و حکمت ترا که در کشور خود شنیده بودم همه حقیقت دارند،<sup>۶</sup> اما تا همه را بچشم خود ندیدم باور نمی‌کردم، و حالا می‌بینم که حتی نیم اینهمه جلال و شوکتی را که تو داری به من نگفته بودند.<sup>۷</sup> خوشا بحال این ملت تو! خوشا بحال

تُن بود. <sup>۱۴</sup>برعلاوه تاجران، سوداگران، پادشاهان عرب، والیان کشور هم نقره و طلا برای او آوردند. <sup>۱۵-۱۶</sup>سلیمان پادشاه از آن طلا دو صد سپر بزرگ و سه صد سپر کوچک ساخت. برای ساختن هر سپر بزرگ ششصد مثقال طلا و برای ساختن سپر کوچک سه صد مثقال طلا به کار برد و همه آن ها را در قصر جنگل لبنان قرار داد.

<sup>۱۷</sup>پادشاه همچنان تخت بزرگی از عاج ساخت و آنرا با طلای خالص ورق شانی کرد. <sup>۱۸</sup>آن تخت شش پته داشت و دارای پای اندازی از طلا و به خود تخت پیوست بود. چوکی آن بازودار و در پهلوی هر بازو مجسمه یک شیر قرار داشت. <sup>۱۹</sup>دوازده شیر دیگر بر شش پته زینه، یعنی در هر طرف زینه یک شیر ایستاده بود. نظیر آن تخت در هیچ سلطنتی دیده نمی شد.

<sup>۲۰</sup>ظروف نوشیدنی پادشاه و همچنین ظروف تالار قصر جنگل لبنان همه از طلای خالص ساخته شده بودند. در دوران سلطنت سلیمان نقره ارزشی نداشت، <sup>۲۱</sup>زیرا کشتی های شاه هر سه سال یک مرتبه با دریا نوردان حورام به ترشیش می رفتند و طلا، نقره، عاج، میمون و طاؤس می آوردند.

<sup>۲۲</sup>به این ترتیب، سلیمان پادشاه در ثروت و حکمت از همه پادشاهان دیگر برتر بود. <sup>۲۳</sup>همه سلاطین روی زمین آرزو داشتند که در حضور سلیمان باشند و از حکمت خداداد او مستفید شوند. <sup>۲۴</sup>هر کدام آن ها سال بسال تحفه های فراوان

خدمتگاران که همواره کمر بسته خدمت هستند و از حکمت تو مستفید می شوند! <sup>۸</sup>سپاس باد بر خداوند، خدای تو که از تو خوشنود است و ترا بر تخت خود نشاند تا پادشاه خداوند، خدای خود باشی. چون خدایت به قوم اسرائیل محبت دارد و اراده او این بود که آن ها برای همیشه ساکنین این سرزمین باشند و ترا بعنوان پادشاه آن ها برگزید تا از عدالت و مساوات برخوردار گردند.»

<sup>۹</sup>بعد ملکه به پادشاه در حدود چهار تُن طلا، مقدار زیادی از عطریات و جواهرات داد که تا آن زمان چنان عطریاتی در آن کشور دیده نشده بود.

<sup>۱۱</sup>برعلاوه نمایندگان حورام و مأمورین سلیمان با طلائی که از اوفیر آوردند چوب صندل هم وارد کردند. <sup>۱۱</sup>پادشاه از آن چوب صندل زینه برای عبادتگاه خداوند و قصر سلطنتی ساخت. همچنان از آن چوب یک تعداد چنگ و رباب ساخت که مثل آن ها قبلاً در سرزمین یهودا وجود نداشت.

<sup>۱۲</sup>سلیمان پادشاه همه چیزی را که ملکه سبا می خواست به او داد و تحفه های دیگری هم بیشتر از آنچه که ملکه سبا برایش آورده بود به او داد. بعد ملکه آنجا را ترک کرد، با همه خدمه و حشمت به وطن خود برگشت.

## ثروت و حکمت سلیمان

(همچنین در اول پادشاهان ۱۰: ۱۴ - ۲۵)

<sup>۱۳</sup>وزن طلائی که سلیمان در ظرف یک سال دریافت کرد بالغ بر بیست و سه

از قبیل آلات نقره ئی و طلائی، البسه، اسلحه، ادویه، عطریات، اسپ و قاطر برای او می آوردند.<sup>۲۵</sup> سلیمان چهار هزار طویله برای اسپها و عرابه های خود داشت. او همچنین دارای دوازده هزار سوار بود و آن ها را در اورشلیم نگه می داشت و بقیه را در شهرهای دیگر.<sup>۲۶</sup> او بر همه پادشاهان نواحی دریای فرات تا کشور فلسطینی ها و سرحد مصر حکمرانی داشت.<sup>۲۷</sup> در زمان سلیمان نقره مثل سنگ ناچیز و چوب سرو مانند چوب چنار دامنه های کوهستان یهودا فراوان بود.<sup>۲۸</sup> برای سلیمان اسپها را از مصر وارد می کردند.

### وفات سلیمان

(همچنین در اول پادشاهان ۱۱: ۴۱ - ۴۳)

<sup>۲۹</sup> بقیه وقایع دوران سلطنت سلیمان، از اول تا آخر، در کتاب تاریخ ناتان نبی، نبوت اخیای شیلونی و در رؤیای یعدوی پیغمبر (که در آن راجع به یزبعام پسر نباط هم اشاره شده است) ثبت شده اند.<sup>۳۰</sup> سلیمان مدت چهل سال پادشاه اسرائیل در اورشلیم بود.<sup>۳۱</sup> بعد سلیمان درگذشت و با پدران خود پیوست و پسرش رُجبعام جانشین او شد.

### شورش مردم اسرائیل

(همچنین در اول پادشاهان ۱۲: ۱ - ۲۰)

رُجبعام به شکیم رفت، زیرا تمام قوم اسرائیل برای مراسم تاجپوشی او جمع شده بودند.<sup>۲</sup> در عین حال یزبعام، پسر نباط که از دست سلیمان به مصر فرار کرده بود، هنوز هم در آنجا بسر می برد. چون از جریان خبر شد، از مصر برگشت. <sup>۳</sup> پس مردم او را فراخوانده یکجا پیش رُجبعام رفتند و به او گفتند: <sup>۴</sup> «پدرت یوغ سنگینی را بر دوش ما گذاشته بود، پس اگر می خواهی ما خدمتگار تو باشیم، تو باید کار سخت و یوغ سنگین پدرت را از سر ما آسان و سبک کنی.» <sup>۵</sup> او به آن ها گفت: «برای من سه روز مهلت بدهید بعد دوباره پیش من بیائید.» مردم قبول کردند و براه خود رفتند.

<sup>۶</sup> آنگاه رُجبعام با موسفیدان قوم که قبلاً مشاورین پدرش بودند مشوره کرد و از آن ها پرسید: «نظریه شما چیست؟ چه جوابی به آن ها بدهم؟» <sup>۷</sup> آن ها گفتند: «اگر با مردم به مهربانی رفتار کنی، آن ها را از خود راضی سازی و حرف خوب به آن ها بزنی، آنوقت آن ها همیشه خدمتگار تو خواهند بود.» <sup>۸</sup> اما رُجبعام به مشوره بزرگان گوش نداد و از جوانانی که با او یکجا بزرگ شده بودند مصلحت خواست <sup>۹</sup> و پرسید: «به این مردمی که به من گفتند: بار سنگینی را که پدرت بر دوش ما گذاشت سبک بساز. چه جوابی بدهم؟» <sup>۱۰</sup> آن ها جواب دادند: «به آنهایی که به تو گفتند: بار سنگین پدرت را از دوش ما سبک بساز. اینطور جواب بده: انگشت کوچک من ضخیمتر از کمر پدرم است و یوغ سنگینی را که پدرم بر دوش شما گذاشت من آنرا سنگینتر می کنم. پدرم شما را با قمچین سرزنش کرد و من شما را با گژدم تنبیه می کنم.»

## بنای شهرهای مستحکم

(همچنین در اول پادشاهان ۱۲: ۲۱ - ۲۴)

وقتی رُحبعام وارد اورشلیم شد، لشکری را که متشکل از یکصد و هشتاد هزار نفر از مردان جنگ آزموده یهودا و بنیامین بودند مجهز کرد تا بجنگ اسرائیل بروند و سلطنت را دوباره برای رُحبعام به دست آورند.<sup>۱۲</sup> اما خداوند به شَمعیه نبی فرمود: <sup>۳</sup> «به رُحبعام، پسر سلیمان بگو که خداوند چنین می فرماید: <sup>۴</sup> تو نباید با برادرانت جنگ کنی. همگی را بخانه های شان برگردان، زیرا شورش و قیام آن ها به اراده من صورت گرفته است.» پس آن ها از فرمان خداوند اطاعت کرده به جنگ یُربعام نرفتند.

## استحکامات رُحبعام

<sup>۵</sup> رُحبعام در اورشلیم ماند و برای دفاع از یهودا این شهرهای مستحکم و حصاردار را آباد کرد: <sup>۶</sup> بیت لحم، عیتام، تقوع، <sup>۷</sup> بیت صور، سوکوه، عدولام، <sup>۸</sup> جت، مریشه، زیف، <sup>۹</sup> آدورایم، لاکیش، عزیزه، <sup>۱۰</sup> ژرعه، آیلون و جبرون. این شهرها در سرزمین یهودا و بنیامین واقع بودند. <sup>۱۱</sup> قلعه های مستحکمی هم در آن ها ساخت و هر کدام ذریعه یک عده محافظین مراقبت می شد و دارای ذخایر غذا، روغن و شراب بود. <sup>۱۲</sup> او در اسلحه خانه های همه آن ها سپر و نیزه ذخیره کرد و شهرها را از هر جهت استحکام بخشید. به این ترتیب، او قبایل یهودا و بنیامین را تحت فرمان خود نگهداشت.

<sup>۱۳</sup> یُربعام و مردم، قراریکه شاه به آن ها گفته بود، در روز سوم پیش او آمدند. <sup>۱۴</sup> پادشاه به آن ها جواب سخت داد و مشوره مو سفیدان را فراموش کرد <sup>۱۵</sup> و به مردم طبق نظریه جوانان جواب داد و گفت: «یوغ سنگینی را که پدرم بر دوش شما گذاشت من سنگینترش می سازم. پدرم شما را با قمچین سرزنش کرد، ولی من شما را با گزدم تنبیه می کنم.» <sup>۱۶</sup> به این ترتیب پادشاه به تقاضای مردم گوش نداد، زیرا خواست خدا همین بود تا آنچه را که خداوند قبلاً بوسیله اخیای شیلونی در باره یُربعام، پسر نباط پیشگوئی فرموده بود، عملی سازد.

<sup>۱۷</sup> بنابراین، چون مردم دیدند که پادشاه درخواست آن ها را رد کرد در جواب او گفتند: «ما با داود سروکار نداریم؛ ما را با پسر یسی رابطه ای نیست. ای مردم اسرائیل، به خانه های تان بروید؛ و تو هم ای داود، متوجه فامیل خود باش.»

پس همه مردم به خانه های خود برگشتند. <sup>۱۸</sup> و رُحبعام تنها پادشاه آن عده از مردم اسرائیل بود که در شهرهای یهودا زندگی می کردند. <sup>۱۹</sup> بعد رُحبعام، هدورام را که رئیس کارگران اجباری بود، برای جلب مردم فرستاد، اما مردم اسرائیل او را سنگسار کردند و کشتند و رُحبعام با عجله بر اسب خود سوار شد و به اورشلیم فرار کرد. <sup>۲۰</sup> بنابراین، مردم سلطنت شمالی اسرائیل تا به امروز علیه خانواده داود هستند.

## کاهنان و لایوان به یهوذا آمدند

شصت دختر شد. او معکه، دختر ابشالوم را زیاده‌تر از همه زنان خود دوست داشت<sup>۲۲</sup> و پسرش، آبی را بحیث ولیعهد خود تعیین کرد.<sup>۲۳</sup> رُجبعام با فراست و کاردانی مسئولیت‌های هر کدام از پسران خود را در شهرهای مختلف یهوذا و بنیامین تعیین نمود. معاشی هم برای مصارف شان وضع کرد و همچنین زنهای زیادی برای هر کدام آن‌ها گرفت.

### حمله مصریان به اورشلیم

(همچنین در اول پادشاهان ۱۴: ۲۵ - ۲۸)

## ۱۲

وقتی سلطنت رُجبعام استقرار پیدا کرد و قدرت یافت، خداوند و احکام او را فراموش کرد و تمام مردم اسرائیل هم روش او را تعقیب نمودند.<sup>۲-۳</sup> در سال پنجم سلطنت رُجبعام، چون مردم در برابر خداوند گناه کردند، در نتیجه، شیشق، پادشاه مصر با یکهزار و دویست عراده جنگی، شصت هزار سوار و یک تعداد بیشمار عسکر پیاده از مردم مصر، لیبیا، شکیم و حبشه بعزم حمله به اورشلیم لشکرکشی کرد.<sup>۴</sup> بزودی شهرهای مستحکم یهوذا را تصرف نموده به اورشلیم رسید.

<sup>۵</sup> شَمَعِیة نبی پیش پادشاه و رهبران مردم یهوذا که بخاطر حمله شیشق در اورشلیم جمع شده بودند، آمد و گفت: «خداوند می‌فرماید: چون شما مرا ترک کردید من هم شما را به دست شیشق تسلیم می‌کنم.»<sup>۶</sup> آنگاه رهبران اسرائیل و پادشاه بگناه خود اعتراف کرده گفتند: «خداوند حق دارد.»<sup>۷</sup> وقتی خداوند دید که آن‌ها

<sup>۱۴-۱۳</sup> اما کاهنان و لایوان از شهرهای قبایل دیگر، خانه و دارائی خود را ترک کردند و به یهوذا و اورشلیم آمدند. زیرا رُجبعام و پسرانش آن‌ها را از وظایف شان بعنوان کاهنان خداوند برطرف کردند<sup>۱۵</sup> و بعوض آن‌ها کاهنان شخصی خود را در معابد، برای بتهای اجنه و گوساله تعیین کردند.<sup>۱۶</sup> مردمان دیگر هم از همه قبایل اسرائیل که خواستار و طالب خداوند، خدای اسرائیل بودند، بدنبال آن‌ها برای ادای قربانی بحضور خداوند، خدای اجداد شان به اورشلیم آمدند.<sup>۱۷</sup> به سلطنت یهوذا استحکام بخشیدند و به این ترتیب، آن‌ها در استحکام سلطنت رُجبعام کمک کردند. رُجبعام، پسر سلیمان برای سه سال در آرامش و امنیت بسر برد. در طی همین مدت سه سال آن‌ها مثل زمان داود و سلیمان راه راست خداوند را تعقیب نمودند.

## زنان رُجبعام

<sup>۱۸</sup> بعد رُجبعام با مَحَلَّت، دختر یریموت عروسی کرد. (یریموت یکی از پسران داود بود که زنش، آبیحایل او را بدنیا آورد. آبیحایل دختر ایاب و نواسهٔ یسی بود.)<sup>۱۹</sup> مَحَلَّت صاحب سه پسر شد بنامهای یعوش، شَمِریا و رَهَم.<sup>۲۰</sup> سپس رُجبعام با معکه، دختر ابشالوم ازدواج کرد و او آبیَا، عَتای، زیزا و شلومیت را بدنیا آورد.<sup>۲۱</sup> رُجبعام هجده زن و شصت کنیز داشت و از آن‌ها صاحب بیست و هشت پسر و



<sup>۱۵</sup> کارروائی های رُجبعام از اول تا آخر در کتاب تاریخ شَمَعِیَه نبی و عِدوی نبی ثبت اند. رُجبعام و یَزْبعام همیشه در جنگ بودند. <sup>۱۶</sup> بعد رُجبعام فوت کرد و با پدران خود پیوست و او را در شهر داود بخاک سپردند و پسرش اَبِیا جانشین او شد.

### جنگ اَبِیا و یَزْبعام

(همچنین در اول پادشاهان ۱۵: ۱ - ۸)

**۱۳** در سال هجدهم سلطنت یَزْبعام، اَبِیا پادشاه یَهُودا شد. <sup>۱</sup> او مدت سه سال در اورشلیم سلطنت کرد. مادرش میکایا، دختر اوری تیل و از باشندگان شهر جبعه بود.

در ابتدای سلطنتش جنگ بین او و یَزْبعام شروع شد. <sup>۳</sup> اَبِیا با یک سپاهی که متشکل از چهارصد هزار نفر از جنگاوران آزموده و شجاع بود به میدان جنگ رفت. یَزْبعام هم با هشتصد هزار نفر از مردان دلاور و انتخابی برای جنگ صف آراست. <sup>۴</sup> اَبِیا بر کوه صَماریم، در کوهستان افرایم ایستاد خطاب به یَزْبعام و مردم اسرائیل کرده گفت: «ای یَزْبعام و همهٔ مردم اسرائیل به من گوش بدهید! <sup>۵</sup> آیا نمی دانید که خداوند، خدای اسرائیل، سلطنت اسرائیل را مطابق یک پیمان ناشکن و ابدی به داود و اولادهٔ او بخشید. <sup>۶</sup> اما یَزْبعام، پسر نباط که خدمتگار سلیمان، پسر داود بود در مقابل پادشاه دست بشورش زد. <sup>۷</sup> پسانتر یک عده از اشخاص پیست و فرومایه بدور او جمع شدند و او را در جنگ با رُجبعام، پسر سلیمان تشویق کردند و چون رُجبعام یک جوان بی تجربه

بخطای خود اعتراف نمودند، به شَمَعِیَه فرمود: «حالا که آن ها به گناه خود اقرار کردند، آن ها را از بین نمی برم. بعضی از آن ها را نجات می دهم و ذریعهٔ شیشق قهر خود را بر اورشلیم نمی آورم. <sup>۸</sup> ولی آن ها غلام او خواهند شد تا بدانند چه فرقی بین خدمت به من و خدمت به پادشاهان این دنیا وجود دارد.»

<sup>۹</sup> پس شیشق، پادشاه مصر به اورشلیم حمله کرد و تمام موجودی خزانه های عبادتگاه خداوند و قصر سلطنتی را همراه با سپرهای طلا که سلیمان ساخته بود با خود بُرد. <sup>۱۰</sup> بنابراین رُجبعام بعوض آن ها سپرهای برنجی ساخت و به رؤسای محافظین دروازه های قصر سلطنتی سپرد. <sup>۱۱</sup> او هر وقتیکه پادشاه به عبادتگاه خداوند می رفت، محافظین سپرها را با خود می بردند و در بازگشت دوباره به تحویلخانه می آوردند. <sup>۱۲</sup> چون پادشاه به گناه خود اقرار کرد از قهر خداوند نجات یافت و بطور کلی از بین نرفت و حتی بعد از حملهٔ شیشق وضع یَهُودا بد نبود.

### خلاصهٔ رویدادهای سلطنت رُجبعام

<sup>۱۳</sup> رُجبعام سلطنت خود را در اورشلیم تأسیس نمود. در سن چهل و یک سالگی پادشاه شد و مدت هفده سال در اورشلیم، یعنی شهریکه خداوند از تمام شهرهای قبایل اسرائیل برگزید و نام خود را بر آن نهاد، سلطنت کرد. مادر رُجبعام نَعْمهٔ عَمونی بود. <sup>۱۴</sup> اعمال بسیار زشتی از او سر زد و به خداوند ایمان راسخ نداشت.

سر بر لشکر یهودا حمله کنند. به این ترتیب، سپاه یهودا از پیشرو و پشت سر محاصره شد.<sup>۱۴</sup> وقتی آن ها خود را در محاصره دشمن دیدند، بحضور خداوند زاری کردند و کاهنان بناوختن سُرنّا شروع نمودند.<sup>۱۵</sup> بعد سپاه یهودا بانگ بلند جنگ را برآوردند و بمجردیکه بانگ آن ها بلند شد، خدا یزُبعم و همه لشکر اسرائیل را به دست آویا و سپاه یهودا شکست داد.<sup>۱۶</sup> عساکر اسرائیلی گریختند و خدا آن ها را به دست سپاه یهودا تسلیم کرد.<sup>۱۷</sup> آویا و مردان او با کشتار عظیمی آن ها را شکست دادند، بطوریکه پنجمصد هزار نفر مردان جنگی و انتخابی آن ها بقتل رسیدند.<sup>۱۸</sup> به این ترتیب، سپاه اسرائیل در آن جنگ مغلوب و لشکر یهودا غالب شد، زیرا مردان یهودا به خداوند، خدای خود توکل کردند.<sup>۱۹</sup> آویا به تعقیب یزُبعم رفت و شهرهای بیت نیل، یشانه و افرون را با دهات آن ها تصرف کرد.<sup>۲۰</sup> در دوران سلطنت آویا، یزُبعم قدرت از دست رفته خود را باز نیافت و خداوند او را زد و او مُرد.<sup>۲۱</sup> اما قدرت آویا روزافزون بود. او چهارده زن، بیست و دو پسر و شانزده دختر داشت.<sup>۲۲</sup> بقیه وقایع دوران سلطنت آویا، رفتار و اعمال او همه در کتاب تاریخ عدوی نبی ثبت اند.

### آسا، پادشاه یهودا

آویا فوت کرد و با پدراننش در شهر داود بخاک سپرده شد و پسرش، آسا بجای او بر تخت

بود، نتوانست در مقابل آن ها مقاومت کند.<sup>۸</sup> حالا شما فکر می کنید که با لشکر بزرگ و با کمک بتهای گوساله طلائی که یزُبعم برای تان ساخت تا آن ها را پرستش کنید، در برابر سلطنت خداوند که به دست اولاده داود است مقاومت کرده می توانید.<sup>۹</sup> شما کاهنان و لایوان را که اولاده هارون هستند از وطن شان رانیدید و بعوض شان از بین مردمان بیگانه کاهنان را برای خود انتخاب کردید و مثل همان مردم هر کسی که با یک گوساله یا هفت قوچ بیاید خود را تقدیس کند او را بحیث کاهن آنهائی که خدا نیستند انتخاب می کنید.

<sup>۱۰</sup> اما خدای ما خداوند است. ما او را ترک نکرده ایم. کاهنان ما که در خدمت خداوند مشغول اند همه پسران و اولاده هارون هستند و لایوان هم برای کمک به آن ها آماده اند.<sup>۱۱</sup> آن ها هر صبح و شام قربانی های سوختنی، خوشبوئی و عطریات بحضور خداوند تقدیم می کنند. نان مخصوص را بر سر میز مقدس می گذارند. هر شام چراغهای چراغدان طلائی را روشن می کنند، زیرا ما اوامر و هدایات خداوند را بدقت پیروی می نمائیم، اما شما او را ترک کرده اید.<sup>۱۲</sup> پس می بینید که خداوند همراه و راهنمای ما است. کاهنان او با سُرنای بلندآواز، سرود جنگ را برضد شما می نوازند. ای بنی اسرائیل، با خداوند، خدای اجداد تان جنگ و ستیزه نکنید، زیرا روی پیروزی را نمی بینید.»

<sup>۱۳</sup> در عین حال یزُبعم یک عده از عساکر خود را مخفیانه فرستاد تا از پشت

## جنگ آسا با زَرَح

۹ زَرَح ایتیبوی با یک سپاه یک میلیونی و سیصد عراده جنگی بعزم جنگ با یَهُودا به مریشه رفت. ۱۰ آسا هم به مقابله شان حرکت کرد و در وادی صفاته، در نزدیکی مریشه موضع گرفت. ۱۱ آسا پیش خداوند، خدای خود زاری کرد و گفت: «ای خداوند، تو تنها کسی هستی که به ضعیفان در مقابل تجاوز زورمندان کمک می کنی. ای خداوند، خدای ما! یگانه تکیه گاه ما تو هستی، به ما مدد کن. با توکل به نام پاک تو در مقابل این گروه عظیم آمده ایم. خداوند، تو خدای ما هستی و نگذار که یک انسان خاکی بر تو غلبه کند!» ۱۲ بنابراین، خداوند سپاه ایتیبوی را به دست لشکر یَهُودا شکست داد و دشمن فرار کرد. ۱۳ آسا و مردان او به تعقیب عساکر ایتیبوی تا به جرار رفتند و همه را کشتند و یک نفر را هم زنده نگذاشتند، زیرا ترس خداوند آن ها را شکست داد. عساکر یَهُودا غنیمت بسیاری به دست آوردند ۱۴ و تمام شهرهایی را که در اطراف جرار بودند، تصرف کردند، زیرا ترس خداوند همه آن ها را به وحشت انداخته بود. چون آن شهرها غنیمت بسیار داشتند، همه را غارت کردند. ۱۵ خیمه های رمه داران را از بین بردند و تعداد زیاد گوسفندان و شترها را به دست آوردند و سرانجام به اورشلیم برگشتند.

سلطنت نشست. در دوران سلطنت آسا سرزمین یَهُودا برای ده سال از امنیت و آرامش کامل برخوردار بود. ۲ آسا با اعمال و کردار نیک رضایت خداوند، خدای خود را حاصل کرد. ۳ قربانگاه های بت پرستان را و معابد بالای تپه ها را ویران کرد. بتها را شکست و مجسمه آشوریم را از بین بُرد. ۴ به مردم یَهُودا فرمان داد که راه راست خداوند، خدای اجداد خود را تعقیب کنند و احکام و فرایض او را بجا آورند. ۵ او همچنان معابد بت پرستان و بتهای شانرا از همه شهرهای یَهُودا دور کرد و در دوران حکومت او در کشور یَهُودا امنیت و آرامش حکمفرما بود. ۶ او شهرهای مستحکم آباد کرد و مردم در آرامی بسر می بردند. در آن سالها هیچ جنگی رخ نداد، زیرا خداوند به آن ها صلح و آرامی بخشیده بود. ۷ آسا به مردم یَهُودا گفت: «بخاطریکه در طلب خداوند بوده ایم و از او پیروی کرده ایم، ما را از آرامش و امنیت برخوردار ساخت. چون این کشور حالا به دست ما است، پس وقت آن است که این شهرها را بنا نموده و بدور آن ها دیوار آباد کنیم. برجها و دروازه های سیمی و آهنی بسازیم.» پس آن شهرها را آباد کردند و موفق شدند.

۸ آسا دارای یک سپاه سیصد هزار نفری از مردان یَهُودا و سپاه دیگری دوصد و هشتاد هزار نفری از مردان بنیامین بود که همگی مجهز با سپر و نیزه و تیراندازان ماهر و مردان شجاع و جنگی بودند.

## هدایات عزریای نبی به آسا

# ۱۵

روح خداوند بر عزریا (پسر عودید) آمد<sup>۲</sup> و او به ملاقات آسا رفت و به او گفت: «ای آسا و مردم یهوذا و بنیامین بشنوید. اگر شما طالب خدا باشید او را می یابید! و اگر او را ترک کنید او هم شما را ترک می کند.<sup>۳</sup> تا یک زمان طولانی، قوم اسرائیل بدون خدای برحق و واقعی زندگی می کردند. کاهنی نبود که آن ها را تعلیم بدهد. دین و شریعت نداشتند.<sup>۴</sup> اما وقتی در مانده و بیچاره شدند، به خداوند، خدای اسرائیل پناه آوردند. در طلب او شدند و او را یافتند.<sup>۵</sup> در آن زمان چون امنیت وجود نداشت، گشت و گذار هم خالی از خطر نبود و همه مردم در یک وضع اضطراب و پریشانی بسر می بردند.<sup>۶</sup> قومی با قومی و شهری با شهر دیگر می جنگیدند، زیرا خداوند خواست که مردم به این بلاها گرفتار شوند.<sup>۷</sup> اما شما باید جرأت داشته باشید و با اراده قوی زندگی را به پیش ببرید، زیرا با اجرای اعمال نیک اجر بزرگی نصیب تان می شود.»

## اصلاحات آسا

<sup>۸</sup> چون آسا کلام و پیام خداوند را از زبان عزریا، پسر عودید شنید، جرأت یافت و تمام بتها را از سراسر سرزمین یهوذا و بنیامین و همچنین بتهای شهرهایی را که در کوهستان افرایم تصرف کرده بود، از بین برد. قربانگاه خداوند را که در پیش روی برنده عبادتگاه بود ترمیم کرد.<sup>۹</sup> بعد

تمام مردم یهوذا و بنیامین و همچنان یک تعداد زیاد مهاجرین قبایل افرایم، منسی و شمعون را جمع کرد. (مردم این سه قبیله وقتی خبر شدند که خداوند با آسا است، به آنجا مهاجرت کردند.)

<sup>۱۰</sup> پس این گروه عظیم در ماه سوم سال پانزدهم سلطنت آسا در اورشلم گرد آمدند. <sup>۱۱</sup> در آن روز هفتصد گاو و هفت هزار گوسفند از غنیمتی که با خود آورده بودند، برای خداوند قربانی کردند. <sup>۱۲</sup> بعد با تمام دل و جان عهد نمودند که تنها خداوند، خدای اسرائیل را پرستش کنند. <sup>۱۳</sup> و هر کسی که این پیمان را بشکند، خواه کوچک باشد خواه بزرگ، خواه مرد باشد خواه زن، باید کشته شود. <sup>۱۴</sup> آنگاه همگی با خوشی و با آواز بلند و با نوای شیپور و نئی قَسَم خوردند که به پیمان وفادار بمانند. <sup>۱۵</sup> همه مردم یهوذا خوشی کردند، زیرا قَسَمی که خوردند از دل و جان بود و چون در طلب خداوند بودند او را یافتند و خداوند هم از هر طرف به آن ها صلح و آرامش بخشید.

<sup>۱۶</sup> آسا حتی مادر خود، معکه را از مقام او بعنوان ملکه برطرف کرد، زیرا که او بت آشیره را ساخته بود. آسا آن بت را شکست و خرد کرد و در وادی قدرون سوختاند. <sup>۱۷</sup> آسا معابد بالای تپه ها را از بین نبرد، لیکن در سراسر عمر خود بیاکی و ایمانداری زندگی کرد. <sup>۱۸</sup> همه چیزهایی را که پدرش وقف کرده بود همراه با اشیائی که خودش وقف کرد و شامل ظروف نقره و طلا بودند به عبادتگاه خداوند آورد. <sup>۱۹</sup> تا سال سی و

### حنانی نبی به آسا هشدار می دهد

۷ در همین وقت حنانی نبی پیش آسا، پادشاه یهوذا رفت و به او گفت: «بخاطریکه تو از پادشاه سوریه کمک خواستی و به خداوند اعتماد نکردی، بنابراین، سپاه سوریه را از دست دادی. آیا بخاطر نداری که بر سر مردم حبشه، لیبیا و سپاه آن ها چه آمد؟ آن وقت چون بر خداوند توکل کردی، آن ها را با همه عراده جات جنگی و سواران شان به دست تو شکست داد. ۹ هیچ چیزی در جهان از خداوند پنهان نمی ماند. او همه چیز را می بیند و به کسانی که با دل و جان به او ایمان دارند، قدرت و نیرو می بخشد. ولی تو کار احمقانه ای کردی، بنابراین، از این ببعد، گرفتار جنگها خواهی بود.»<sup>۱۰</sup> آسا از این حرف حنانی قهر شد و او را در زندان انداخت و از آن روز ببعد، آسا شروع به آزار مردم کرد.

### بیماری و مرگ آسا

(همچنین در اول پادشاهان ۱۵: ۲۳ - ۲۴)

۱۱ وقایع دوران سلطنت آسا از اول تا آخر در کتاب تاریخ پادشاهان یهوذا و اسرائیل ثبت اند. ۱۲ در سال سی و نهم سلطنتش به مرض پادردی مبتلا شد و مرضش روز بروز وخیمتر می گردید. او باوجودیکه به آنچنان مرض سخت گرفتار بود، بازهم از خداوند مدد نخواست و دست کمک به سوی طیبیان دراز کرد. ۱۳ سر انجام در سال چهل و یکم سلطنت خود فوت کرد و با پدران خود پیوست

پنجمین سلطنت آسا جنگی رخ نداد و صلح کامل برقرار بود.

### معاهده آسا با بنهداد

(همچنین در اول پادشاهان ۱۵: ۱۷ - ۲۲)

# ۱۶

در سال سی و ششم سلطنت آسا، بعشا پادشاه اسرائیل به یهوذا اعلان جنگ داد و در عین حال، شهر مستحکم رامه را آباد کرد تا کسی نتواند از خارج و داخل در قلمرو آسا، پادشاه یهوذا رفت و آمد کند. ۲ پس آسا تمام نقره و طلائی را که در خزانه های عبادتگاه و قصر شاهی بود برای بنهداد، پادشاه سوریه که در دمشق حکومت می کرد، همراه با این پیام فرستاد: ۳ «می خواهم پیمانی را که پدر تو و پدر من با هم بسته بودند تازه کنیم. اینک این تحفه نقره و طلا را برایت می فرستم و پیمانی را که با بعشا، پادشاه اسرائیل بسته ای فسخ کن تا او سپاه خود را از اینجا خارج نکند.» ۴ بنهداد قبول کرد و قوای خود را برای حمله به شهرهای اسرائیل فرستاد. شهرهای عیون، دان و آبل مایم را با شهرهای ذخیره نفتالی تصرف کرد. ۵ بمجردیکه بعشا از ماجرا خبر شد، از بنای شهر رامه دست کشید و کار آبادی آن را ناتمام گذاشت. ۶ آسا پادشاه مردم یهوذا را جمع کرد و آن ها سنگها و چوبهائی را که بعشا در رامه به کار برده بود، برداشتند و بردند و با آن ها شهرهای جبع و مصفه را مستحکم ساختند.

طوبیا، توب اَدُنیا و همچنین دو نفر کاهن هم بناهای البشمع و یَهُورام بودند. آن‌ها از نسخه‌های کتاب تورات خداوند که با خود داشتند، در همه شهرهای یَهُودا تعلیم می‌دادند.

۱۰ ترس خداوند تمام سلطنت‌ها و کشورهای اطراف یَهُودا را فراگرفت و از جنگ با یَهُوشافاط خودداری کردند. ۱۱ حتی بعضی از فلسطینی‌ها برای یَهُوشافاط تحفه و نقره بعنوان جزیه می‌آوردند و عربها هم برای او هفت هزار و هفتصد قوچ و هفت هزار و هفتصد بُز نر تحفه آوردند. ۱۲ قدرت و شهرت یَهُوشافاط روزافزون بود. قلعه‌ها و شهرها برای ذخیره و انبار آباد کرد. ۱۳ و ذخایر بزرگی در شهرهای یَهُودا و عساکر شجاع و مردان جنگجو و دلاور در اورشلیم داشت. ۱۴ شمارهٔ آن‌ها بر حسب خاندان‌شان قرار ذیل است:

از یَهُودا فرمانده یکهزار نفری: اول اَدَنَه با سیصد هزار مردان جنگی. ۱۵ دوم یَهُوحانان، سرکردهٔ دوصد و هشتاد هزار نفر، ۱۶ سوم عَمَسِیا، پسر زکری که خود را وقف خداوند کرده بود، سرکردگی دوصد هزار نفر را بعهده داشت. ۱۷ از بنیامین: اول اَلِیاداع، مرد شجاع و جنگجو سرکردهٔ دوصد هزار نفر مجهز با کمان و سپر. ۱۸ دوم یَهُوزاباد سرکردهٔ یکصد و هشتاد هزار نفر آماده برای جنگ. ۱۹ اینها مردانی بودند برای خدمت شاه در اورشلیم. اینها غیر از سربازانی بودند که در شهرهای مستحکم سراسر یَهُودا گماشته شده بودند.

۱۰ او را در تابوتی که پُر از عطریات و انواع خوشبوئی بود، گذاشته در شهر داود، در مقبره‌ای که خودش برای خود ساخته بود، دفن کردند و آتش بزرگی به افتخار او افروختند.

## یَهُوشافاط، پادشاه یَهُودا

۱۷ یَهُوشافاط بجای پدر خود پادشاه شد. او قوای خود را در مقابل اسرائیل استحکام بخشید<sup>۱</sup> و در همه شهرهای یَهُودا مستقر کرد. او همچنین یک عده از پهره‌داران خود را در سراسر سرزمین یَهُودا و شهرهای افرایم که پدرش تصرف کرده بود، برای محافظت آن‌ها گماشت. ۲ خداوند با یَهُوشافاط بود، زیرا او از کارهای خوبی که پدرش در اوایل داشت، پیروی کرد و از پرستش بتها اجتناب ورزید. ۳ او از اوامر خدای پدر خود اطاعت کرد و در راه غلط مردم اسرائیل قدم برنداشت. ۴ لهنذا، خداوند سلطنت او را قوی و استوار ساخت. تمام مردم یَهُودا برای یَهُوشافاط هدیه و تحفه می‌آوردند، بنابراین، او دارای ثروت و حشمت زیادی شد. ۵ دلش برای کسب رضای خداوند مشتاق بود. او علاوه‌تاً معابد بالای تپه‌ها و بت‌های آشیره را از یَهُودا از بین بُرد. ۶ در سال سوم سلطنت خود یک عده از مأمورین دولتی را که عبارت از بنحایل، عوبدیا، زکریا، نتنیل و میکایا بودند، برای تعلیم و آموزش مردم به شهرهای یَهُودا فرستاد. ۷ همراه آن‌ها یک تعداد از لایویان، یعنی شَمعیه، نَتّیا، زَبَدیا، عَسائیل، شمیراموت، یَهُوناتان، اَدُنیا،

در مورد من می گوید.» یهوشافاط گفت: «پادشاه نباید این سخن را بزند.»<sup>۸</sup> آنگاه پادشاه اسرائیل یکی از مأمورین خود را فراخواند و به او گفت: «فوراً برو و میکایای پسر یملا را بحضور من بیاور.»<sup>۹</sup> بعد هردو پادشاه یهوذا و اسرائیل هر کدام ملبس با لباس شاهانه بر تخت خود در یک جای وسیع نزدیک دروازهٔ دخول شهر سامره نشستند و همهٔ انبیا در حضور شان نبوت می کردند.<sup>۱۰</sup> ازدقیه پسر کنعنه که شاخهای آهنین جهت مراسم خاص برای خود ساخته بود، گفت: «خداوند چنین می فرماید: با اینها مردم سوریه را شکست می دهی و از بین میبری.»<sup>۱۱</sup> انبیاء دیگر هم همین پیشگویی را کردند و گفتند: «به راموت جلعاد برو و پیروز شو؛ خداوند آن ها را به دست شاه تسلیم می کند.»

### پیشگویی واقعی میکایا

<sup>۱۲</sup> قاصد شاه برای آوردن میکایا رفت و به او گفت: «همه انبیاء متفقاً نظریهٔ نیکی دربارهٔ شاه دادند و تو هم باید با نظریهٔ آن ها موافق باشی و حرف خوب بزنی.»<sup>۱۳</sup> اما میکایا گفت: «به خداوند زنده قسم است که هرچه را که خدا بفرماید من فرمودهٔ او را اعلام می کنم.»<sup>۱۴</sup> وقتی که بحضور شاه آمد، شاه از او پرسید: «میکایا، آیا برای جنگ به راموت جلعاد بروم یا نه؟» میکایا جواب داد: «بلی، برو و پیروز شو! آن ها به تو تسلیم می شوند.»<sup>۱۵</sup> پادشاه به او گفت: «چند مرتبه باید ترا قسم بدهم که فقط آنچه را که خداوند فرموده است به من

### پیشگویی میکایا در بارهٔ اخاب (همچنین در اول پادشاهان ۲۲: ۱ - ۲۸)

۱۸ در این وقت یهوشافاط دارای ثروت و حشمت زیادی بود و با خاندان اخاب، پادشاه اسرائیل پیمان زناشویی بست.<sup>۱</sup> پس از چند سالی برای دیدن اخاب پادشاه به سامره رفت و اخاب برای او و همراهانش گوسفند و گاو بیشماری را کشت و ضمناً او را تشویق کرد که به راموت جلعاد حمله ببرد.<sup>۲</sup> اخاب، پادشاه اسرائیل از یهوشافاط پرسید: «می خواهی همراه من به راموت جلعاد بروی؟» او جواب داد: «من مثل تو و قوم من چون قوم تو است. پس البته با شما بجنگ می رویم.»<sup>۳</sup> یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «خواهش می کنم که امروز از کلام خداوند مسألت نمایی.»<sup>۴</sup> پس پادشاه اسرائیل تمام انبیاء را که جمعاً چهارصد نفر بودند جمع کرد و از آن ها پرسید: «آیا برای جنگ به راموت جلعاد برویم یا نه؟» آن ها جواب دادند: «بروید و خداوند پادشاه را فاتح می سازد.»<sup>۵</sup> اما یهوشافاط پرسید: «آیا در اینجا بغیر از اینها کدام نبی دیگر هم است که بوسیلهٔ او از خداوند مصلحت بخواهیم؟»<sup>۶</sup> پادشاه اسرائیل جواب داد: «بلی، یک نفر دیگر هم است و می توانیم از او خواهش کنیم که در این مورد از خداوند برای ما راهنمایی طلب نماید. نام او میکایا، پسر یملا است، اما از او نفرت دارم، زیرا او هیچگاهی پیشگویی خوبی در بارهٔ من نمی کند. برعکس، همیشه چیزهای بد

بگوئی؟»<sup>۱۶</sup> آنگاه میکایا جواب داد: «من مردم اسرائیل را دیدم که همگی بر فراز کوهها پراکنده اند و خداوند فرمود: این مردم صاحب ندارند، پس همگی به خانه های خود برگردند.»<sup>۱۷</sup> پادشاه اسرائیل رو بطرف یهوشافاط کرده گفت: «نگفتمت که این شخص بغیر از چیزهای بد هیچگاهی پیشگوئی خوبی در باره من نمی کند؟»<sup>۱۸</sup> میکایا گفت: «بشنو که خداوند دیگر چه فرمود. من خداوند را دیدم که بر تخت خود نشسته است و همه فرشتگان در دست راست و چپ او ایستاده اند<sup>۱۹</sup> و آنگاه خداوند فرمود: «چه کسی می خواهد برود و اخاب، پادشاه اسرائیل را فریب دهد تا به راموت جلعاد برود و در آنجا کشته شود؟» هر یک نظری مختلفی داد.<sup>۲۰</sup> در این وقت، یکی از ارواح پیش آمد و بحضور خداوند ایستاد و عرض کرد: «من او را فریب می دهم.» خداوند پرسید: «چطور؟»<sup>۲۱</sup> او جواب داد: «من می روم و کاری می کنم که همه انبیای او دروغ بگویند.» خداوند فرمود: «برو و او را فریب ده، در کارت موفق می شوی.»<sup>۲۲</sup> پس می بینی که خداوند روح را فرستاد تا کاری کند که انبیاء دروغ بگویند، زیرا خداوند می خواهد که بلائی بر سر تو بیاورد.»

<sup>۲۳</sup> آنگاه زدقیه پسر کنعنه پیش آمد و بروی میکایا سیلی زد و پرسید: «روح خداوند از کدام راه از پیش من رفت و نزد تو آمد و با تو حرف زد؟»<sup>۲۴</sup> میکایا جواب داد: «روزیکه در پسخانه بروی و خود را پنهان کنی، آنوقت خواهی دانست.»

<sup>۲۵</sup> پادشاه اسرائیل گفت: «او را دستگیر کنید و پیش آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببرید<sup>۲۶</sup> و بگوئید: پادشاه امر کرده است که این مرد را در زندان ببندازید و نان و آب برایش بدهید تا من بسلامتی از جنگ برگردم.»<sup>۲۷</sup> میکایا گفت: «اگر تو بسلامتی برگردی، در آنصورت معلوم می شود که خداوند با من حرف نزده است.» بعد رو بطرف مردم کرده گفت: «شما هم بشنوید و شاهد باشید.»

### شکست و مرگ اخاب

(همچنین در اول پادشاهان ۲۲: ۲۹ - ۳۵)

<sup>۲۸</sup> پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا رهسپار راموت جلعاد شدند.<sup>۲۹</sup> پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من با تغییر قیافه به میدان جنگ می روم و تو لباس شاهی خود را بپوش.» بعد پادشاه تغییر قیافه داده برای جنگ رفت.<sup>۳۰</sup> پادشاه سوریه به فرماندهان عراده های جنگی امر کرده گفت: «از همگی صرف نظر کنید، فقط با خود پادشاه بجنگید.»<sup>۳۱</sup> وقتی فرماندهان عراده جات یهوشافاط را دیدند گمان کردند که پادشاه اسرائیل است، برگشتند تا بر او حمله کنند. اما یهوشافاط فریاد کرد و خداوند به کمک او رسید و او را نجات داد.<sup>۳۲</sup> چون فرماندهان پی بردند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعقیب او دست کشیدند.<sup>۳۳</sup> اما اتفاقاً شخصی کمان خود را کشید و تیری را رها کرد و تیر به دَرز زره اخاب خورد و اخاب به راننده عراده خود گفت: «من زخمی شده ام. برگرد و



<sup>۸</sup> یَهُوشافاط در شهر اورشليم هم بعضی از لایویان و رؤسای خانواده ها را بر امور قضائی گماشت تا از روی شریعت خداوند به کارهای مردم رسیدگی کنند و دعوای شانرا فیصله نمایند. محاکم آن ها در شهر اورشليم بودند. <sup>۹</sup> به آن ها چنین هدایت داد: «در همه امور ترس خدا را در دل داشته باشید. <sup>۱۰</sup> برای هر دعوائی که هموطنان تان از شهرهای خود می آیند، خواه دعوی قتل یا مسائل دیگر قانونی مربوط به احکام خداوند و یا اوامر و فرایض شریعت باشد، شما باید از روی عدالت و انصاف به آن ها کمک کنید و نباید در برابر خداوند خطائی از شما سر بزنند، در غیر آن، شما و هموطنان تان مورد غضب او قرار می گیرید. اگر مطابق هدایت من رفتار کنید از جرم و گناه پاک می شوید. <sup>۱۱</sup> آمریا، رئیس کاهنان، در همه امور شرعی و قانونی آمر و کارفرمای شما می باشد. زَبَدیا، پسر اسماعیل، رئیس قبیله یَهُودا در کارهای دولتی و لایویان در وظایف تان با شما کمک می کنند. پس با جرأت کامل به کارهای تان مشغول باشید و خداوند همراه کسانی باشد که به راستی عمل می کنند.»

### دعای یَهُوشافاط

۲۰ بعد از مدتی، موآبیان و عَمونی ها با عده ای از معونی ها به جنگ یَهُوشافاط آمدند. <sup>۲</sup> به یَهُوشافاط خبر رسیده که لشکر عظیم سوریه، از آن طرف دریای شور آمده اند و در حَزْرُون - تامار یعنی «عین جدی» موضع گرفته اند.

مرا از میدان جنگ بیرون کن.» <sup>۳۴</sup> و در آن روز جنگ بسیار شدید شد و پادشاه اسرائیل در حالیکه رویش بطرف عساکر سوریه بود تا هنگام عصر در عراده خود قرار گرفت و بعد در وقت غروب آفتاب چشم از جهان فرو بست.

### کارهای اصلاحاتی یَهُوشافاط

۱۹ یَهُوشافاط سلامتی به خانه خود در اورشليم برگشت. <sup>۲</sup> یَهُو، پسر حَنانی پیغمبر برای ملاقات او رفت و به شاه گفت: «آیا تو مجبور هستی که به مردم بد کمک کنی و دشمنان خدا را دوست بداری؟ به همین خاطر غضب خداوند بر سر تو آمده است. <sup>۳</sup> اما باز هم خوبی های زیادی داری، زیرا بتهای آشیره را از این سرزمین از بین بردی و با دل و جان در طلب خدا هستی.»

<sup>۴</sup> گرچه یَهُوشافاط در اورشليم سکونت داشت، اما مرتب در سفر بود و از بئر شمع تا کوهستان افرايم برای دیدن و ملاقات مردم می رفت و آن ها را تشویق می کرد که بسوی خداوند، خدای خود برگردند. <sup>۵</sup> داوران را در همه شهرهای مستحکم یَهُودا تعیین کرد <sup>۶</sup> و به آن ها توصیه نمود: «متوجه کار و وظیفه تان باشید، زیرا خداوند شما را بعنوان داور تعیین فرموده است نه انسان. در هر فیصله ای که در امور قضائی می کنید، خداوند همراه شما است. <sup>۷</sup> پس از خدا بترسید و در کارهای تان احتیاط کامل بعمل آورید، زیرا خداوند، خدای ما از بی عدالتی و رشوه خواری بیزار است.»

آن‌ها بازخواست نمی‌کنی؟ زیرا ما در مقابل این لشکر عظیم که بجنگ ما آمده است، بیچاره هستیم. اما چشم امید ما بطرف تو است.»

### یحزیئیل وعدهٔ نجات را می‌دهد

<sup>۱۳</sup> در عین حال تمام مردم یهوذا با فرزندان، زنان و کودکان خود بحضور خداوند ایستادند، <sup>۱۴</sup> و روح خداوند بر یکی از مردانی که در آنجا ایستاده بود، آمد. (نام این شخص یحزیئیل پسر زکریا، پسر بنایا، پسر یعیئیل، پسر مَنئییای لای از خانوادهٔ آساف بود.) <sup>۱۵</sup> یحزیئیل گفت: «بشنوید ای مردم یهوذا، باشندگان اورشلیم و یهوذاشافاط پادشاه! خداوند چنین می‌فرماید: ترس را بدل تان راه ندهید و از این لشکر عظیم هراسان نباشید، زیرا این جنگ، جنگ شما نیست، بلکه جنگ خدا است. <sup>۱۶</sup> فردا بمقابلهٔ آن‌ها بروید. آن‌ها را بر فراز صیص در انتهای وادی در شرق بیابان یروئیل می‌بینید. <sup>۱۷</sup> شما مجبور نیستید که جنگ کنید. در اردوگاه خود آرام بایستید، آنوقت خواهید دید که خداوند چگونه ظفر را نصیب تان می‌کند. ای مردم یهوذا و اورشلیم نترسید و هراسان نباشید. فردا به مقابلهٔ آن‌ها بروید. خداوند همراه شما است.»

<sup>۱۸</sup> آنگاه یهوذاشافاط رو به زمین افتاد و همه مردم یهوذا و باشندگان اورشلیم نیز بحضور خداوند سجده کردند و او را پرستیدند. <sup>۱۹</sup> آنگاه لایوانی از خانواده‌های فُهاتی و قورحی برخاستند و با آواز بلند خداوند، خدای اسرائیل را سپاس گفتند.

<sup>۳</sup> یهوذاشافاط از این خبر هراسان شد و به خداوند متوسل گردید و به سراسر یهوذا اعلان کرد که همه مردم روزه بگیرند. <sup>۴</sup> مردم یهوذا هم از همه شهرهای یهوذا آمدند و با هم یکجا شدند تا به اتفاق هم از خداوند کمک بطلبند. <sup>۵</sup> یهوذاشافاط در بین جمعیت مردم در پیش روی حویلی نو عبادتگاه خداوند در اورشلیم ایستاد و <sup>۶</sup> این چنین دعا کرد: «ای خداوند، خدای پدران ما و یگانه خدای آسمان‌ها! تو پادشاه همه سلاطین جهان هستی. در برابر بازوی نیرومند و توانای تو هیچ کسی جرأت مقاومت را ندارد. <sup>۷</sup> تو ای خدای ما، باشندگان این سرزمین را از سر راه قومت، اسرائیل راندی و آن را به اولادهٔ دوست، ابراهیم برای همیشه بخشیدی. <sup>۸</sup> آن‌ها در آن سکونت اختیار کردند و عبادتگاهی بنام تو بنا نمودند. <sup>۹</sup> و گفتند: «اگر بلائی از قبیل جنگ، مرض و یا قحطی بر سر ما بیاید، ما بدرگاه تو در این عبادتگاه که بنام مقدس تو یاد می‌شود، می‌ایستیم و برای نجات خود دعا و زاری می‌کنیم. تو دعای ما را می‌شنوی و ما را نجات می‌دهی.» <sup>۱۰</sup> حالا می‌بینی که لشکر عمون، موآب و کوه سعیر برای حمله آمده‌اند. وقتی مردم اسرائیل از مصر خارج شدند تو به آن‌ها اجازه ندادی که داخل کشور شان شوند و آن‌ها را از بین ببرند، <sup>۱۱</sup> اما امروز آن‌ها آمده‌اند که پاداش نیکی ما را با راندن ما از این خاک بدهند و مُلک و دارائی ما را که تو به ما بعنوان ملکیت بخشیدی از ما بگیرند. <sup>۱۲</sup> آه، ای خداوند ما! آیا از

## شکست موآبیان و عمونی ها

کردند و مراتب شکرگزاری را بحضور خداوند بجا آوردند و او را متبارک خواندند و از همین جهت است که آنجا را وادی برکت نامیدند و تا به امروز به همین نام یاد می شود.<sup>۲۷</sup> بعد همه مردم یهوذا و اورشلیم بسرکردگی یهوشافا با خوشی سُرور کامل به اورشلیم برگشتند، زیرا خداوند آن ها را بر دشمنان شان غالب کرده بود.<sup>۲۸</sup> آن ها با ساز چنگ و رباب و نئی و نئی به عبادتگاه خداوند در اورشلیم داخل شدند.<sup>۲۹</sup> چون پادشاهان ممالک اطراف شنیدند که خداوند شخصاً با دشمنان اسرائیل جنگ کرد همه را ترس فراگرفت.<sup>۳۰</sup> بنابراین، در قلمرو یهوشافا آرامی حکمفرما شد و خداوند از هر طرف به او آرامی بخشید.

### خاتمه سلطنت یهوشافا

(همچنین در اول پادشاهان ۲۲: ۴۱ - ۵۰)

<sup>۳۱</sup> این بود شرح حال دوران سلطنت یهوشافا. او در سن سی سالگی به سلطنت رسید و مدت بیست و پنج سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادرش عزوبه، دختر شلحی بود.<sup>۳۲</sup> او در راه پدر خود، آسا قدم برداشت و از آن راه انحراف نکرد. اعمال او همه مورد پسند خداوند بودند.<sup>۳۳</sup> اما معابد بالای تپه ها را ویران نکرد و دلهای مردم هنوز هم مایل به خدای پدران شان نبودند.

<sup>۳۴</sup> بقیه وقایع دوران سلطنت یهوشافا را، از آغاز تا انجام، یهوهی پسر حنانی گزارش داده است که در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل ثبت اند.

<sup>۲۰</sup> صبح وقت روز دیگر همگی برخاستند و به بیابان تَقوع رفتند. در بین راه یهوشافا ایستاد و گفت: «ای مردم یهوذا و ساکنین اورشلیم بشنوید! به خداوند، خدای خود توکل کنید تا نیرومند شوید! به سخنان انبیاء او باور کنید تا در همه کارهای تان موفق گردید.»<sup>۲۱</sup> پس از آنکه با مردم مشوره کرد، چند نفر را گماشت تا سرود حمد خداوند را بنوازند و پیشاپیش لشکر با لباس مخصوص بروند و بگویند: «خدا را شکر کنید، زیرا محبت او جاودانی است.»

<sup>۲۲</sup> وقتی آن ها شروع بنواختن سرود حمد و ثنا کردند، خداوند سپاه عمونیان، موآبیان و کوه سعیر را که بغرض حمله بر یهوذا آمده بودند بوحشت انداخت و سراسیمه کرد و آن ها را شکست داد.<sup>۲۳</sup> لشکر موآبیان و عمونیان بر باشندگان کوه سعیر تاختند و همه را کشتند. بعد از آن بجان یکدیگر خود افتادند و به دست خود از بین رفتند.<sup>۲۴</sup> وقتی سپاه یهوذا به برج پهره داران در بیابان رسیدند، در آنجا اجساد کشته شدگان را دیدند که بروی زمین افتاده بودند و حتی یک نفر هم نتوانسته بود فرار کند.

<sup>۲۵</sup> یهوشافا و عساکر او غنیمت بسیاری گرفتند و مقدار زیادی از اموال، البسه و اشیای گرانبها را تا که برده می توانستند برای خود گرفتند. غنیمت آنقدر زیاد بود که جمع کردن آن سه روز را در بر گرفت.<sup>۲۶</sup> در روز چهارم در وادی برکت اجتماع

ناراضی بود.<sup>۷</sup> اما خداوند بخاطر پیمانی که با داود بسته و وعده فرموده بود که چراغ او و اولاده اش همیشه روشن باشد، نخواست که خانواده داود را از بین ببرد.<sup>۸</sup> در دوران سلطنت یهورام، ادوم بر ضد یهودا بغاوت کرد و پادشاهی برای خود تعیین نمود.<sup>۹</sup> یهورام با تمام لشکر و عرابه های جنگی خود به عزم حمله حرکت کرد. ادومیان او را با سپاه و تجهیزاتش محاصره کردند، اما آن ها هنگام شب از تاریکی استفاده کرده فرار نمودند.<sup>۱۰</sup> بنابراین، ادوم تا به امروز بر ضد یهودا بغاوت خود را ادامه داده است. در همان وقت لبته هم بر ضد حکومت یهورام شورش کرد، زیرا که او خداوند، خدای پدران خود را ترک کرده بود.

### ایلیا یهورام را متوجه گناهانش می کند

«یهورام بر علاوه کارهای زشت خود بتخانه هائی هم در کوهستان یهودا آباد کرد و باشندگان اورشلیم را تشویق نمود که در آن معابد عبادت کنند و همه آن ها را گمراه ساخت.<sup>۱۱</sup> آنگاه ایلیای نبی نامه ای به این مضمون برای او نوشت: «خداوند، خدای جدت، داود می فرماید: تو نه در راه خوب پدرت، یهوشافاط رفتی و نه از روش نیک آسا، پادشاه یهودا پیروی کردی،<sup>۱۲</sup> بلکه راه و روش پادشاهان اسرائیل را تعقیب نمودی، مثل خاندان اخاب، مردم یهودا و باشندگان اورشلیم را گمراه ساختی و براه گناه و بت پرستی کشاندی، برادرانت را هم که اعضای فامیل پدرت و همه آن ها از تو بهتر بودند

<sup>۳۵</sup> یهوشافاط، پادشاه یهودا با اخزیا، پادشاه اسرائیل که یک شخص بد بود معاهده دوستی امضاء کرد.<sup>۳۶</sup> با او در ساختن کشتی برای سفر به ترشیش شریک شد و همچنین کشتی هائی هم در عَصیون - جابر ساختند.<sup>۳۷</sup> آنگاه اَلعازار، پسر دودواهوی مَریشایی در باره یهوشافاط پیشگوئی کرده گفتند: «چون تو با اخزیا همدست شدی، خداوند همه چیزهائی را که ساخته ای از بین می برد.» بنابراین همه کشتی ها شکستند و نتوانستند که به ترشیش بروند.

### یهورام، پادشاه یهودا

(همچنین در دوم پادشاهان ۸: ۱۷ - ۲۴)

۲۱ وقتی یهوشافاط فوت کرد او را در مقبره آبائی اش بخاک سپردند و پسرش، یهورام جانشین او شد.<sup>۱</sup> برادرانش (پسران دیگر یهوشافاط) عَزْرِیا، یحییئیل، زکریا، عَزْرِیا، میکائیل و شِفَطِیا بودند.<sup>۲</sup> پدرشان تحفه های قیمتی از نقره و طلا، املاک و شهرهای مستحکم در یهودا به آن ها داد، اما سلطنت را به یهورام بخشید، زیرا او پسر اولش بود.<sup>۳</sup> وقتی یهورام بر تخت سلطنت پدر خود نشست و قدرت را به دست گرفت، همه برادران خود را همراه با عده ای از رهبران اسرائیل با شمشیر کشت.<sup>۴</sup> یهورام سی و دو ساله بود که پادشاه شد و مدت هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد.<sup>۵</sup> او راه و روش پادشاهان اسرائیل را در پیش گرفت و از کارهای اخاب پیروی نمود و با دختر او ازدواج کرد. خداوند از اعمال ناشایست او

عربها به یهوذا حمله کردند، سایر پسران او را کشتند. بنابراین، اخزیا، پسر کوچک یهوُرام به پادشاهی رسید.<sup>۲</sup> او بیست و دو ساله بود که بر تخت سلطنت نشست و مدت یکسال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادرش نواسهٔ عُمری بود و عتلیا نام داشت.<sup>۳</sup> اخزیا هم راه و روش خانوادهٔ اخاب را در پیش گرفت، زیرا مادرش او را در ارتکاب اعمال زشت تشویق می‌کرد.<sup>۴</sup> او مثل خانوادهٔ اخاب کارهایی کرد که خداوند را ناراضی ساخت، چون بعد از مرگ پدرش مشاورینش او را به راه نابودی کشاندند.<sup>۵</sup> حتی با مشورهٔ آن‌ها به اتفاق یورام، پسر اخاب پادشاه، اسرائیل برای جنگ با خزایل، پادشاه سوریه به راموت جلعاد رفت. عساکر سوریه یورام را زخمی کردند<sup>۶</sup> و او برای تداوی جراحاتی که در جنگ با خزایل، پادشاه سوریه برداشته بود، به یزرعیل رفت. اخزیا، پسر یهوُرام پادشاه برای عیادت او به یزرعیل آمد.

### قتل اخزیا به دست ییهو

<sup>۷</sup> از طرف خدا مقدر بود که سقوط اخزیا با رفتن او پیش یورام صورت بگیرد، زیرا وقتی به آنجا رسید، با یهوُرام به ملاقات ییهو، پسر نمشی رفت. (نمشی کسی بود که خداوند او را برای نابودی خاندان اخاب تعیین کرد.)<sup>۸</sup> هنگامی که ییهو می‌خواست خانوادهٔ اخاب را قصاص کند، با چند نفر از شهزادگان یهوُدا و برادرزاده‌های اخزیا که ضمناً مأمورین او هم بودند، برخورد و ییهو آن‌ها را کشت.

کشتی،<sup>۱۴</sup> بنابراین، بلای بدی را بر سر ملت، اطفال، زنها و دارائی‌ات می‌آورد. <sup>۱۵</sup> تو خودت به مرض روده دردی مبتلا می‌شوی که درد آن روزبروز بدتر می‌گردد و روده‌هایت گنده شده بیرون می‌ریزند.»  
<sup>۱۶-۱۷</sup> آنگاه خداوند کاری کرد که فلسطینی‌ها و عربها که همسایهٔ حبشی‌ها بودند، بر یهوُدا حمله آوردند و آنرا تصرف کردند. همه چیزهایی را که در قصر شاه یافتند و متعلق به او بودند با خود بردند. همچنان پسران و زنان او را هم اسیر گرفتند و بغیر از پسر کوچکش، یهواخاز هیچ کسی را برای او باقی نگذاشتند.

<sup>۱۸</sup> بعد از همهٔ این وقایع، خداوند او را به مرض بیدرمانی مبتلا کرد.<sup>۱۹</sup> سرانجام، در اخیر سال دوم بخاطر مرضی که دامنگیرش شده بود روده‌هایش بیرون ریختند و با رنج و عذاب شدیدی جان داد. ملت او، وقتیکه پدرش فوت کرد، به افتخارش آتش روشن کردند، ولی او را بدون هیچگونه مراسمی بخاک سپردند.<sup>۲۰</sup> او در سن سی و دو سالگی به سلطنت رسید و مدت هشت سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مرگ او برای مردم بی تأثیر بود و او را در شهر داود دفن کردند، ولی نه در مقبرهٔ پادشاهان.

### اخزیا، پادشاه یهوُدا

(همچنین در دوم پادشاهان)

۸: ۲۵ - ۲۹: ۹: ۲۱ - ۲۸)

۲۲ بعد مردم اورشلیم اخزیا کوچکترین پسر یهوُرام را به پادشاهی انتخاب کردند، زیرا آن گروهی که با

ی‌شافاط، پسر زکری همدست شد.<sup>۲</sup> بعد در سراسر کشور یهودا سفر کردند و لایوان و سرکردگان اسرائیل را از تمام شهرهای یهودا جمع کرده به اورشلیم آمدند<sup>۳</sup> و در عبادتگاه خدا پیمانی با پادشاه بستند. بعد یهویداع به آن‌ها گفت: «مطابق پیمان خداوند با خانواده داود، پسر پادشاه باید به سلطنت برسد.<sup>۴</sup> پس کاری که باید بکنیم اینست: یک سوم شما لایوان و کاهنان که در روز شنبه می‌آئید از دروازه‌ها مراقبت کنید.<sup>۵</sup> یک سوم تان در قصر شاهی و یک سوم دیگر تان هم به دروازه پائین عبادتگاه موظف باشید و مردم دیگر هم در حویلی عبادتگاه جمع شوند.<sup>۶</sup> بغیر از کاهنان و لایوان موظف، به هیچ کسی اجازه ندهید که به عبادتگاه داخل شود، زیرا وظیفه آن‌ها ایجاب می‌کند که به داخل عبادتگاه بروند و بر علاوه آن‌ها پاک و مقدس اند. سایر مردم به کارهایی که خداوند برای شان تعیین فرموده است مصروف باشند.<sup>۷</sup> لایوان سلاح به دست به گرد شاه باشند و از او محافظت کنند. و هر کسیکه بدون اجازه داخل عبادتگاه شود، باید هلاک گردد و به هیچ صورت شاه را تنها نگذارند.»

<sup>۸</sup> پس لایوان و همه مردم یهودا قرار هدایت یهویداع کاهن رفتار کردند. رهبران به سه دسته با مردان خود حاضر شدند - آنهایی که در روز سبت وظیفه داشتند و هم آنهایی که در آن روز مرخص بودند - زیرا یهویداع آن‌ها را اجازه نداد که به خانه‌های خود بروند.<sup>۹</sup> بعد یهویداع نیزه و سپرهای کوچک و بزرگ را که متعلق به

بعد به جستجوی اخزیا رفت و او را در حالیکه در سامره پنهان شده بود، یافت و پیش یهو آورد و یهو او را نیز بقتل رساند. وقتی او را دفن می‌کردند، گفتند: «این است نواسه یهو شافاط که از دل و جان به خداوند ایمان داشت.» به این ترتیب، از خانواده اخزیا کسی بجا نماند که قادر به پیشبرد سلطنت باشد.

### قتل اعضای خاندان شاهی

(همچنین در دوم پادشاهان ۱۱: ۱ - ۳)

<sup>۱۰</sup> وقتی عتلیا، مادر اخزیا از مرگ پسر خود اطلاع یافت، امر کرد که همه اعضای خانواده پادشاهان یهودا کشته شوند.<sup>۱۱</sup> اما یهو شیخ، دختر پادشاه، یوآش، پسر اخزیا را که بنا بود کشته شود، از بین پسران شاه دزدید و با دایه اش در یکی از اتاقهای خواب پنهان کرد. به این ترتیب، یهو شیخ، دختر یهورام پادشاه و زن یهویداع کاهن بخاطریکه خواهر اخزیا بود، طفل را از عتلیا پنهان کرد و از کشته شدن نجاتش داد.<sup>۱۲</sup> یوآش مدت شش سال در عبادتگاه خداوند پنهان ماند و عتلیا زمام امور سلطنت را در دست داشت.

### قیام یهویداع

(همچنین در دوم پادشاهان ۱۱: ۴ - ۱۶)

۲۳ در سال هفتم حکومت عتلیا، یهویداع تصمیم گرفت که دست به کار شود. بنابراین، با عده‌ای از فرماندهان نظامی از قبیل عَزْرِیا، پسر یهورام، اسماعیل، پسر یهوحنانان، عَزْرِیا، پسر عوبید، مَعْسِیا، پسر عدايا و

## اصلاحات یهویداع

(همچنین در دوم پادشاهان ۱۱: ۱۷ - ۲۰)

۱۶ بعد یهویداع پیمانی با تمام مردم و پادشاه بست که قرار آن پیمان، آن‌ها قوم خاص خداوند شدند. ۱۷ سپس همگی به معبد بعل رفتند و آن را ویران کردند. قربانگاه و بت او را شکستند و متان، کاهن بعل را در پیشروی قربانگاه بقتل رساندند. ۱۸ یهویداع عده‌ای را تحت سرپرستی لاویان و کاهنان را برای محافظت عبادتگاه گماشت تا مطابق تشکیلات داود و اوامر کتاب تورات موسی قربانی سوختنی با شادی و سرود بحضور خداوند تقدیم کنند. ۱۹ دروازه بانان را بدروازه‌های عبادتگاه گماشت تا مردم بدون طهارت بداخل آن نروند. ۲۰ بعد فرماندهان نظامی، اشراف، والیان و همه مردم کشور، پادشاه را از راه دروازه بالا به قصر سلطنتی آوردند و بر تخت شاهی نشاندند. ۲۱ همگی سرشار از خوشی بودند و بعد از آنکه عتلیا بقتل رسید، شهر آرام شد.

## یوآش، پادشاه یهویدا

(همچنین در دوم پادشاهان ۱۲: ۱ - ۱۶)

۲۴

یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و مدت چهل سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش زبیه و از باشندگان بثرشبع بود. ۲ یوآش در سراسر دوران عمر یهویداع کاهن، با اعمال نیک خود رضایت خداوند را حاصل کرد. ۳ یهویداع برای او دو زن گرفت که از آن‌ها دارای چند پسر و دختر شد.

داود پادشاه بودند و در عبادتگاه خداوند قرار داشتند به فرماندهان نظامی داد. ۱۰ عده‌ای را برای محافظت شاه گماشت. همگی مسلح در سمت جنوب و شمال عبادتگاه، بدور قربانگاه و همچنین در خود عبادتگاه قرار گرفتند. ۱۱ بعد شهزاده را بیرون آوردند، تاج شاهی را بر سرش گذاشتند و یک نسخه عهدنامه را به او دادند و بعنوان پادشاه خود انتخابش کردند. یهویداع و پسرانش او را مسح نمودند و گفتند: «زنده باد پادشاه!»

## قتل عتلیا

۱۲ وقتی عتلیا صدای غلغله مردم را شنید که شاه را مدح می‌کنند، بداخل عبادتگاه پیش مردم رفت. ۱۳ در آنجا پادشاه را دید که در پهلوی ستون خود، پیش دروازه دخول عبادتگاه ایستاده است و فرماندهان نظامی و نوازندگان سُرنا در پهلوی او جای گرفته بودند، و همه مردم کشور خوشی می‌کردند، سُرنا می‌نواختند و خوانندگان هم با آلات مختلف موسیقی در آن مراسم شرکت داشتند. با دیدن آن صحنه، عتلیا یخن خود را پاره کرد و فریاد زد: «خیانت! خیانت!» ۱۴ آنگاه یهویداع کاهن به فرماندهان نظامی گفت: «او را از میان دو صف بیرون ببرید. هر کسیکه بدنبال او بیاید باید با شمشیر کشته شود.» کاهن اضافه کرد: «در بین عبادتگاه خداوند او را نکشید.» ۱۵ پس راه را برای او باز کردند و وقتی که بدهن دروازه طویل اسپها، در قصر شاهی رسید، او را در آنجا کشتند.

<sup>۱۲</sup> بعد پادشاه و یهویداع پول را به کسانی که مسئول ترمیم عبادتگاه خداوند بودند، دادند تا از آن پول اجورهٔ معمار و نجار و دیگر کسانی که کارهای مسگری و آهنگری را می‌کردند، بپردازند. <sup>۱۳</sup> پس کارگران شروع به کار کردند و کار ترمیم به انجام رسید و عبادتگاه خداوند از حالت اولیه اش هم بهتر و مستحکمتر شد. <sup>۱۴</sup> وقتیکه کار ترمیم تمام شد، بقیهٔ پول را برای پادشاه و یهویداع بردند و از آن پول ظروف طلا و نقره، از قبیل قاشق، کاسه و آلاتی که جهت قربانی سوختنی به کار می‌رفتند، برای عبادتگاه خداوند ساختند و تا که یهویداع زنده بود، همیشه قربانی سوختنی در عبادتگاه خداوند تقدیم می‌شد.

### وفات یهویداع و پسرش

<sup>۱۵</sup> یهویداع پیر و سالخورده شد و وقتیکه فوت کرد یکصد و سی ساله بود. <sup>۱۶</sup> چون او در اسرائیل و برای خداوند خدمات بزرگی کرده بود، بنابراین او را در شهر داود در مقبرهٔ پادشاهان دفن کردند.

<sup>۱۷</sup> بعد از وفات یهویداع، رهبران یهویدا پیش پادشاه آمدند و او را تحریک کردند که به سخنان آن‌ها گوش بدهد. <sup>۱۸</sup> بنابراین، آن‌ها عبادتگاه خداوند، خدای اجداد خود را ترک نمودند و به پرستش آشیره و بتها پرداختند. بخاطر این گناه، غضب خداوند بر یهویدا و اورشلیم آمد. <sup>۱۹</sup> اما باز هم خداوند انبیاء را فرستاد تا آن‌ها را نصیحت کنند و بسوی او برگردانند، ولی آن‌ها گوش ندادند.

<sup>۴</sup> بعد از مدتی یوآش تصمیم گرفت که عبادتگاه خداوند را ترمیم کند. <sup>۵</sup> بنابراین، کاهنان و لایویان را جمع کرد و به آن‌ها گفت: «به تمام شهرهای یهویدا بروید و برای ترمیم عبادتگاه خداوند اعانه جمع کنید و هرچه زودتر در این کار عجله نمائید.» اما لایویان معطل شدند. <sup>۶</sup> پس پادشاه یهویداع کاهن را بحضور خود خواند و به او گفت: «چرا لایویان را نفرستادی تا مالیه ای را که موسی، خدمتگار خداوند، بر مردم اسرائیل وضع کرده است از یهویدا و اورشلیم جمع کنند و برای خیمهٔ حضور خداوند بیاورند؟» <sup>۷</sup> (پسران عتلیای شیریه به عبادتگاه خداوند هجوم برده و تمام اشیای مقدس آنرا وقف معبد بعل کرده بودند.)

### ترمیم عبادتگاه خداوند

<sup>۸</sup> پادشاه امر کرد که صندوقی بسازند و در بیرون دروازهٔ عبادتگاه بگذارند. <sup>۹</sup> آنگاه به تمام شهرهای یهویدا اعلان کرد تا مالیه ای را که موسی، خدمتگار خداوند، در بیابان بر مردم اسرائیل وضع کرده بود، بیاورند. <sup>۱۰</sup> پس تمام سرکردگان قوم و مردم با کمال خوشی آنقدر پول آوردند که صندوق لبالب پُر شد. <sup>۱۱</sup> هر وقتیکه صندوق پُر می‌شد، لایویان آنرا برای مأمورین شاه می‌بردند. در آنجا منشی شاه، مأمورین و رئیس کاهنان صندوق را خالی می‌کردند و آنرا دوباره بجایش می‌فرستادند. این کار همه روزه صورت می‌گرفت و به این ترتیب، پول زیادی جمع شد.



بردند، اما در مقبره شاهی دفن نکردند. <sup>۲۶</sup> آنهایی که برضد او توطئه نمودند، زاباد، پسر شمعۀ عمونی و یهوزاباد، پسر شمريت موابی بودند. <sup>۲۷</sup> داستان پسران او، پیشگویی هائی که در باره او کردند و تفصیل تعمیر دوباره عبادتگاه خدا، همه در کتاب تاریخ پادشاهان ثبت اند. بعد از مرگ یوآش پسرش، **أمصیا** جانشین او شد.

### أمصیا، پادشاه یهودا

(همچنین در دوم پادشاهان ۱۴: ۲ - ۷)

**۲۵** **أمصیا** در سن بیست و پنج سالگی به سلطنت رسید و مدت بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش یهوعدان و از اهالی اورشلیم بود. <sup>۲</sup> گرچه اجرای اعمال او از دل و جان نبود، اما بازهم رضایت خداوند را حاصل کرد. <sup>۳</sup> بمجردیکه قدرت را به دست گرفت و سلطنت او استحکام یافت، کسانی را که قاتل پدرش بودند، بقتل رساند. <sup>۴</sup> اما اطفال شان را نکشت، زیرا در کتاب تورات موسی خداوند امر می فرماید: «پدران نباید بخاطر گناه فرزندان شان کشته شوند. همچنان فرزندان هم نباید بخاطر گناه والدین شان بقتل برسند، بلکه هر کسی باید مسئول خطا و اعمال خودش باشد.» <sup>۵</sup> بعد **أمصیا** تمام مردم یهودا را جمع کرد و سرکردگان هر خانواده را از تمام یهودا و بنیامین بحیث فرماندهان نظامی گماشت. او یک سپاه از مردان بیست ساله و بالاتر که همگی اشخاص انتخابی و مجهز با

<sup>۲۰</sup> آنگاه فرشته خدا بر زکریا پسر یهویاداع کاهن آمد. او در برابر مردم ایستاد و به آن ها گفت: «خداوند چنین می فرماید: چرا شما از اوامر من اطاعت نمی کنید و روز بد را بر سر خود می آورید؟ پس حالا بخاطریکه شما مرا ترک کردید، من هم شما را ترک کرده ام.» <sup>۲۱</sup> لیکن مردم بر ضد او توطئه کردند و به امر شاه او را در حویلی عبادتگاه سنگسار نمودند. <sup>۲۲</sup> به این ترتیب، یوآش همه خویبها و مهربانی هائی را که یهویاداع، پدر زکریا به او نشان داده بود، فراموش کرد و در عوض پسر او را کشت. هنگامی که زکریا جان می داد، گفت: «خداوند این را ببیند و از شما بازخواست کند.»

### پایان سلطنت یوآش

<sup>۲۳</sup> در اخیر همان سال سپاه سوریه برای حمله بر یهودا آمد و یهودا و اورشلیم را فتح کردند. رهبران آن ها را بقتل رساندند و غنیمت زیادی برای پادشاه دمشق بردند. <sup>۲۴</sup> باوجودیکه عساکر سوریه بسیار کم بود، مگر خداوند سپاه بزرگ یهودا را به دست شان تسلیم کرد، زیرا مردم یهودا خداوند، خدای اجداد خود را فراموش نمودند، بنابراین، یوآش بسزای اعمال خود رسید. <sup>۲۵</sup> عساکر سوریه برگشتند و او را که سخت زخمی شده بود ترک کردند. مأمورین خودش بر ضد او توطئه نمودند و به انتقام خون پسر یهویاداع کاهن او را در بسترش کشتند. پس از آنکه او را بقتل رساندند، جنازه اش را به شهر داود

۱۴ وقتی اَمَصیا از کشتار ادومیان برگشت، خدایان مردم سعیر را با خود آورد و خدایان خود ساخت و آن‌ها را پرستید و برای شان قربانی تقدیم کرد. ۱۵ بنابراین، خشم خداوند بر اَمَصیا افروخته شد و یک نفر از انبیاء پیش او فرستاد. از اَمَصیا پرسید: «چرا آن خدایان را که نتوانستند حتی قوم خود را از دست تو نجات بدهند، پرستیدی؟» ۱۶ آن نبی هنوز حرف خود را تمام نکرده بود که اَمَصیا به او گفت: «مگر تو را مشاور پادشاه ساخته اند؟ خاموش باش ورنه کشته می شوی.» پس آن نبی دیگر به سخنان خود ادامه نداد، اما گفت: «من می دانم که خدا ترا از بین می برد، زیرا تو این کار را کرده ای و نصیحت مرا نشنیدی.»

### جنگ علیه اسرائیل

(همچنین در دوم پادشاهان ۱۴: ۸ - ۲۰)

۱۷ بعد از مدتی اَمَصیا، پادشاه یهوذا با مشورهٔ معاونین خود به یوآش، پسر یهوذاحاز و نواسهٔ یهو، پادشاه اسرائیل اعلان جنگ داد. ۱۸ یوآش به پادشاه یهوذا این چنین جواب داد: «شترخار لبنان پیش سرو لبنان طلبگار فرستاد و دختر او را برای پسر خود خواستگاری کرد. در همان هنگام یک حیوان وحشی از لبنان از راه می گذشت و شترخار را پایمال نمود. ۱۹ تو بخاطر اینکه ادمم را شکست دادی مغرور شدی و افتخار می کنی. اما من دوستانه به تو می گویم که به خانه ات برگرد. چرا می خواهی بلائی را بر سر خود و مردم یهوذا بیاوری؟»

نیزه و سپر بودند، تشکیل داد. تعداد آن‌ها سیصد هزار نفر بود. ۶ او همچنان یکصد هزار نفر مردان جنگجو، آزموده و شجاع را در بدل سه هزار و چهار صد کیلوگرام نقره از اسرائیل اجیر کرد. ۷ اما یکی از انبیاء پیش اَمَصیا آمد و به او گفت: «ای پادشاه، عساکر اسرائیلی را با خود نبری، زیرا خداوند با آن‌ها کاری ندارد. ۸ اگر تو با آن‌ها بجنگ بروی و هر قدر خوب هم بجنگی، خداوند ترا در جنگ علیه دشمن مغلوب می سازد، زیرا خداوند قادر است که به تو کمک کند و یا مغلوبت سازد.» ۹ اَمَصیا گفت: «من آن‌ها را در بدل سه هزار و چهار صد کیلوگرام نقره اجیر کردم. در این باره چه کنم؟» او جواب داد: «خداوند قادر است که زیادتر از آن برایت بدهد.» ۱۰ بنابراین، اَمَصیا عساکر افرایمی را دوباره به خانه های شان فرستاد. آن‌ها از این بابت بسیار قهر شدند و با خشم و غضب به وطن خود برگشتند. ۱۱ پس اَمَصیا خویشتن را تقویت نموده، با سپاه خود به وادی نمک لشکرکشی کرد و ده هزار از مردان سعیر را کشت. ۱۲ عساکر یهوذا ده هزار نفر دیگر را هم زنده دستگیر کردند و آن‌ها را بر قله ای بردند و از بالای قله بر سنگها پائین انداختند و همه خورد و خمیر شدند. ۱۳ در عین حال آن عده از عساکری که اَمَصیا آن‌ها را با خود به جنگ نبرد، به شهرهای یهوذا، از سامره تا بیت حورون، حمله کردند و سه هزار نفر را بقتل رساندند و غنیمت زیادی با خود بردند.

**عُزْیَا، پادشاه یَهُودا**  
**(همچنین در دوم پادشاهان**  
**۱۶: ۲۱-۲۲؛ ۱۵: ۱-۷)**

**۲۶** مردم یَهُودا، عُزْیَا را که شانزده ساله بود بعوض پدرش، اَمَصِیَا به پادشاهی انتخاب کردند.<sup>۲</sup> او بعد از مرگ پدر خود شهر ایلوت را آباد کرد و آنرا دوباره ضمیمهٔ یَهُودا ساخت.<sup>۳</sup> عُزْیَا شانزده ساله بود که به سلطنت رسید و مدت پنجاه دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش یَکْلِیَا و از باشندگان اورشلیم بود.<sup>۴</sup> خداوند از اعمال و کردار او راضی بود. او راه و روش پدر خود، اَمَصِیَا را در پیش گرفت<sup>۵</sup> و تا که زکریا زنده بود از دل و جان می‌کوشید تا خوشنودی و رضایت خداوند را حاصل کند، زیرا زکریا او را در راه خدا پرستی تشویق و راهنمایی می‌کرد. چون عُزْیَا طالب خداوند بود، خداوند هم او را برکت داد و در کارهایش توفیق بخشید.

<sup>۶</sup>عُزْیَا با فلسطینی‌ها به جنگ رفت و دیوارهای جت، یبینه و اَشْدُود را ویران کرد، و شهرهایی در سرزمین اَشْدُود و دیگر مناطق فلسطینی‌ها بنا نمود.<sup>۷</sup> خدا او را در جنگ با فلسطینی‌ها و عربهای که در جور بعل ساکن بودند و همچنین در جنگ با معونی‌ها کمک کرد.<sup>۸</sup> عمونی‌ها به او جزیه می‌دادند و شهرت او تا سرحدات مصر رسید و صاحب قدرت زیادی شد.  
<sup>۹</sup>برعلاوه، برجهای مستحکم بر دروازهٔ زاویه و دروازهٔ وادی در جایی که حصار اورشلیم می‌پیچید، ساخت.<sup>۱۰</sup> او

<sup>۲۰</sup>اَمَصِیَا به حرف او اعتنا نکرد، زیرا خواست خداوند بود که او به یک وسیله‌ای به دست دشمن بیفتد، زیرا او خدایان ادوم را پرستش کرد.<sup>۲۱</sup> پس یوآش، پادشاه اسرائیل بجنگ اَمَصِیَا، پادشاه یَهُودا رفت و در بیت شمس، در سرزمین یَهُودا با او بمقابله پرداخت.  
<sup>۲۲</sup>اسرائیل یَهُودا را شکست داد و تمام سپاه یَهُودا به خانه‌های خود فرار کردند.  
<sup>۲۳</sup>یوآش، پادشاه اسرائیل، اَمَصِیَا را در بیت شمس دستگیر کرد و به اورشلیم برد و حدود دوصد متر دیوار اورشلیم را، از دروازهٔ افرایم تا دروازهٔ زاویه، ویران کرد.<sup>۲۴</sup> تمام طلا، نقره و ظروفی را که در عبادتگاه خداوند یافت همراه با عوبید ادوم، دارائی خزاین قصر شاهی و یک تعداد اسیر را با خود گرفته به سامره برد.

### قتل اَمَصِیَا

<sup>۲۵</sup>اَمَصِیَا، پسر یوآش پادشاه یَهُودا، بعد از وفات یوآش، پسر یَهُواحاز پادشاه اسرائیل پانزده سال دیگر زندگی کرد.  
<sup>۲۶</sup>بقیهٔ وقایع دوران سلطنت اَمَصِیَا، از اول تا آخر، در کتاب تاریخ پادشاهان یَهُودا و اسرائیل ثبت اند.<sup>۲۷</sup> از همان زمانی که اَمَصِیَا دست از پیروی خداوند کشید، مردم مخالف او شدند و سرانجام برضد او توطئه کردند و او به شهر لاکیش فرار نمود، اما آن‌ها به دنبال او به لاکیش رفتند و او را در آنجا کشتند.<sup>۲۸</sup> بعد جنازهٔ او را ذریعهٔ اسپ آوردند و با پدرانش در شهر داود دفن کردند.

در مقابل خداوند گناه ورزید و شخصاً بداخل عبادتگاه رفت و بر قربانگاه آن خوشبوئی دود کرد.<sup>۱۷</sup> عَزْرِیای کاهن و هشتاد نفر از کاهنان شجاع بدنبال او رفتند<sup>۱۸</sup> و مانع کار او شدند و به او گفتند: «این کار، وظیفه کاهنان اولاده هارون است که برای امور عبادتگاه تقدیس شده اند. تو حق نداری که این کار را بکنی. از اینجا خارج شو. تو خطای بزرگی را مرتکب شدی و از خداوند اجری نمی گیری.»<sup>۱۹</sup> عَزْرِیا که منقلی را برای دودکردن خوشبوئی در دست داشت، غضبناک شد و همینکه خشمش بر کاهنان افروخته گردید، ناگهان در مقابل آن ها، در پهلوی قربانگاه عبادتگاه خداوند، لکه بَرَص در پیشانی او پیدا شد.<sup>۲۰</sup> وقتی عَزْرِیا و کاهنان آن لکه را در پیشانی او دیدند، فوراً او را از آنجا بیرون بردند، در حقیقت خود او هم می خواست هرچه زودتر از آنجا خارج شود، زیرا خداوند او را به آن مرض مبتلا ساخت.

<sup>۲۱</sup> بنابراین، عَزْرِیا تا به آخر عمر خود به آن مرض دچار بود و بخاطر آن در یک خانه ای، جدا از مردم و دور از عبادتگاه خداوند بسر می برد. پسرش، یوتام سرپرست خاندان شاهی بود و امور مملکت را اداره می کرد.

<sup>۲۲</sup> بقیه وقایع دوران سلطنت عَزْرِیا را، از اول تا آخر، اشعیای نبی، پسر آموص ثبت کتاب کرده است.<sup>۲۳</sup> وقتی عَزْرِیا فوت کرد و با پدران خود پیوست او را، باوجودیکه مرض جذام داشت، در مقبره پادشاهان بخاک سپردند و پسرش، یوتام جانشین او شد.

همچنین برجهایی در بیابان بنا کرد و کاریزها و چاه هائی هم در آنجا حفر نمود، زیرا رمه و گله زیادی در دامنه کوهها و دشتها داشت. عَزْرِیا مردی بود که از دهقانی و زراعت لذت می بُرد، بنابراین، دهقانان و باغبانان زیادی در کوهستانها و زمینهای زراعتی داشت.

<sup>۱۱</sup> او دارای یک اردوی مسلح و آماده برای جنگ و متشکل از فرقه های مختلفی بود. تعداد و شماره آن ها را یعی ئیل منشی و مَعْسِیا معاون او تعیین و اداره می کردند. فرمانده عمومی سپاه او حَنْنِیا بود.<sup>۱۲</sup> فرماندهان نظامی را سرکردگان خانواده ها تشکیل می دادند. اینها همه مردان شجاع و جنگجو و تعداد شان دوهزار و ششصد نفر بود<sup>۱۳</sup> و یک سپاه سیصد و هفت هزار و پنجمصد نفری را که از شاه دفاع و در برابر دشمن جنگ می کرد، تحت اداره خود داشتند.<sup>۱۴</sup> عَزْرِیا همه آن ها را با کلاه آهنی، زره، کمان و فلاخن مجهز ساخت.<sup>۱۵</sup> منجنیق هائی را که در اورشلیم بوسیله کارگران ماهر ساخته شده بودند، در اختیار خود داشت که می توانستند سنگهای بسیار بزرگی را پرتاب کنند. به این ترتیب، شهرت عَزْرِیا در همه جا پخش شد و قدرت زیادی پیدا کرد، زیرا از کمک فوق العاده خداوند برخوردار بود.

### گناه، جزا و مرگ عَزْرِیا

<sup>۱۶</sup> اما قدرت و شهرت، او را مغرور ساخت و همین غرور او بود که سرانجام اسباب نابودی او را فراهم کرد، زیرا

## یوتام، پادشاه یهوذا

(همچنین در دوم پادشاهان ۱۵: ۳۲ - ۳۸)

۲۷

یوتام بیست و پنج ساله بود که به سلطنت رسید و مدت شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش یروشه، دختر صادوق بود.<sup>۲</sup> او مثل پدر خود با کارهای نیک خود رضایت خداوند را حاصل کرد، اما برعکس پدر خود بداخل عبادتگاه نرفت، زیرا می دانست که گناه محسوب می شود. لیکن مردم یهوذا هنوز هم به فساد و اعمال زشت خود ادامه می دادند.

<sup>۳</sup> یوتام دروازه فوقانی عبادتگاه خداوند را ساخت و بر دیوار عوفل یک تعداد تعمیراتی را آباد کرد.<sup>۴</sup> بر علاوه، شهرهایی هم در کشور یهوذا و چندین قلعه و برج در جنگلها ساخت.<sup>۵</sup> پادشاه عمونی جنگید و او را شکست داد. عمونی ها سه هزار و چهارصد کیلوگرام نقره، یکهزار تن گندم و یکهزار تن جو به او می دادند. آن ها در سال دوم و سوم هم همان مقدار جزیه را دادند،<sup>۶</sup> چون رفتار و کردار یوتام در حضور خداوند راست و صادقانه بود، بنابراین، صاحب قدرت زیادی شد.

<sup>۷</sup> بقیه وقایع دوران سلطنت یوتام، جنگها و شیوه رفتار او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل و یهوذا ثبت اند.<sup>۸</sup> یوتام بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و مدت شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد.<sup>۹</sup> وقتی مُرد او را در شهر داود بخاک سپردند و پسرش، احاز جانشین او شد.

## آحاز، پادشاه یهوذا

(همچنین در دوم پادشاهان ۱۶: ۱ - ۵)

۲۸

آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و مدت شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. خداوند از اعمال او راضی نبود و براه جد خود، داود نرفت، بلکه راه و روش پادشاهان اسرائیل را تعقیب کرد. او حتی بت بعل را ساخت<sup>۲</sup> و در قربانگاه وادی بنی هِنوم خوشبوئی دود کرد. به پیروی از کردار زشت اقوامی که خداوند آن ها را از سر راه مردم اسرائیل راند، پسران خود را قربانی کرد.<sup>۴</sup> در مراسم قربانی و دود کردن خوشبوئی در معابد بالای تپه ها و زیر هر درخت سبز، شرکت نمود.

<sup>۵</sup> بنابراین، خداوند، خدای او، به دست پادشاه سوریه مغلوبش ساخت. پادشاه سوریه تعداد زیادی از عساکر او را اسیر گرفت و به دمشق بُرد. پادشاه اسرائیل هم او را مغلوب کرد و تعداد بی حسابی از سپاه او بقتل رسیدند.<sup>۶</sup> قَفَح (پسر رملیا) پادشاه اسرائیل، یکصد و بیست هزار نفر را که همه مردان جنگجو بودند، در یک روز در یهوذا کشت، زیرا آن ها خداوند، خدای پدران خود را ترک کردند.<sup>۷</sup> بعد زکری که یک مرد شجاع اسرائیلی بود، شهزاده مَعَسیا، عزریقام، فرمانده گارد سلطنتی و اَلقائنه را که شخص دوم در دربار شاه بود بقتل رساند.<sup>۸</sup> سپاه اسرائیل، دوصد هزار نفر از زن و پسر و دختر مردم یهوذا را باوجودیکه خویشاوندان آن ها بودند، اسیر گرفتند و با غنیمت زیادی به سامره بردند.

دادند که تن خود را بپوشانند. همچنین پاپوش، خوردنی و نوشیدنی هم برای شان تهیه نمودند. کسانی را که مریض و ناتوان بودند بر خرها سوار کردند و پیش خویشاوندان شان به اریحا که شهر درختان خرما بود، بردند و بعد خودشان به سامره برگشتند.

### شکست و مرگ آحاز

(همچنین در دوم پادشاهان ۱۶: ۷ - ۹)

<sup>۱۶</sup> در همین وقت آحاز پادشاه دست کمک بسوی پادشاه آشور دراز کرد، <sup>۱۷</sup> زیرا ادومیان بار دیگر بر یهوذا حمله کردند، آن ها را شکست دادند و مردم شان را اسیر گرفتند. <sup>۱۸</sup> فلسطینی ها هم به شهرهایی که در دامنه کوهها و جنوب یهوذا بودند حمله آوردند و شهرهای بیت شمس، ایلون، جدیروت، سوکوه، تمنه و جمزو را با دهات شان تصرف کرده در آنجا سکونت اختیار نمودند. <sup>۱۹</sup> خداوند بنخاطر اعمال زشت آحاز، پادشاه یهوذا، مردم یهوذا را خوار و ذلیل ساخت، زیرا او مردم را گمراه کرد و در برابر خداوند مرتکب گناه بزرگی شد. <sup>۲۰</sup> اما وقتیکه تلعت پلناسر، پادشاه آشور به یهوذا رسید، بعوض اینکه به او کمک کند، مشکلات زیادی برای او فراهم کرد <sup>۲۱</sup> و باوجودیکه آحاز از خزانه های عبادتگاه خداوند و قصر شاهی به او جزیه داد، اما فایده ای برایش نکرد.

### گناهان آحاز

<sup>۲۲</sup> آحاز پادشاه در آن دوران درماندگی و بیچارگی بیش از پیش در برابر

### عودید نبی

<sup>۹</sup> اما عودید، یکی از انبیای خداوند که در سامره بود، به ملاقات عساکری که از جنگ برگشته بودند، رفت و به آن ها گفت: «چون خداوند، خدای اجداد تان بر مردم یهوذا قهر شد، آن ها را به دست شما تسلیم کرد، اما شما از روی خشم آن ها را با بقتل رساندید و خبر آن فاجعه به آسمان رسید. <sup>۱۰</sup> حالا شما می خواهید زن و مرد مردم یهوذا را غلام خویش بسازید. آیا خود شما در مقابل خداوند، خدای تان هیچ گناهی نکرده اید؟ <sup>۱۱</sup> پس به حرف من گوش بدهید و خویشاوندان تان را که اسیر گرفته اید، واپس به خانه های شان بفرستید، در غیر آن خشم شدید خداوند بر سر تان خواهد آمد.»

<sup>۱۲</sup> یک عده از رهبران افرایمی هم به مخالفت برخاستند. آن ها عبارت بودند از عزریا پسر یهوحنان، بزکیا پسر مشلیموت، یحزقیا پسر شلوم و عماسا پسر حدلای. <sup>۱۳</sup> آن ها به کسانی که از جنگ برگشته بودند گفتند: «شما نمی بایست اسیران را به اینجا بیاورید، زیرا با این کار تان ما را در حضور خداوند گناهکار می سازید. ما خود ما زیاد گناه کرده ایم و شما می خواهید به گناه ما بیفزائید. این عمل شما سبب خواهد شد که قهر و غضب خداوند بر سر ما بیاید.» <sup>۱۴</sup> بنابراین، مردان مسلح همه اسیران را با همه غنیمتی که آورده بودند پیش رهبران قوم و مردم بردند. <sup>۱۵</sup> آنگاه رهبران نامبرده به اسیران که برهنه بودند، از آن غنیمت لباس

نیک خود رضایت و خوشنودی خداوند را حاصل کرد.

۳ جزقیا در ماه اول سال اول سلطنت خود دروازه های عبادتگاه را باز و ترمیم کرد. ۴ او کاهنان و لایویان را برای یک جلسه در میدان شمالی عبادتگاه فراخواند ۵ و خطاب به آن ها کرده گفت: «شما ای لایویان، به سخنان من گوش بدهید! طهارت کنید و عبادتگاه خداوند، خدای اجداد تان را تقدیس نمائید. چیزهای نجس را از آن عبادتگاه بیرون کنید. ۶ پدران ما خیانت کردند و با اعمال زشت خود خداوند، خدای ما را ناراضی ساختند. آن ها او را ترک کردند و از عبادتگاه خداوند روی برگردانیدند. ۷ دروازه های عبادتگاه را بستند و چراغ هایش را خاموش نمودند.

در عبادتگاه پاک خدای اسرائیل دیگر خوشبوئی دود نکردند و قربانی سوختنی اهداء نمودند. ۸ بنابراین، غضب خداوند بر مردم یهوذا و اورشلیم آمد. و قراریکه می بینید، خداوند سبب شد دشمنان آن ها را به وحشت بیندازند و مورد تمسخر قرار دهند. ۹ به همین خاطر، پدران ما با دم شمشیر دشمن کشته شدند و پسران، دختران و زنان ما به اسارت رفتند. ۱۰ حالا آرزوی من این است که با خداوند، خدای اسرائیل پیمانی ببندم تا خشم سوزنده او از سر ما رفع شود. ۱۱ فرزندان من، وظیفه تانرا از روی ایمان و اخلاص بجا آورید، زیرا خداوند شما را برگزیده است که در حضور او کمر بسته خدمت باشید و برای او خوشبوئی دود کنید.»

خداوند گناه ورزید. ۱۲ زیرا برای خدایان مردم دمشق که او را شکست دادند، قربانی کرد و گفت: «چون آن خدایان به پادشاهان سوریه کمک کردند من هم برای شان قربانی می کنم تا به من هم کمک نمایند.» اما آن ها برعکس، سبب بربادی او و تمام مردم اسرائیل شدند. ۱۴ آحاز ظروف و وسایل عبادتگاه خداوند را جمع کرد و همه را تکه تکه کرد، دروازه های عبادتگاه خداوند را بست و برای خود در هر گوشه و کنار شهر اورشلیم قربانگاه ساخت. ۱۵ معابد بلند در تمام شهرهای یهوذا آباد کرد تا برای خدایان بیگانه خوشبوئی دود کند. به این ترتیب آتش خشم خداوند، خدای اجداد خود را شعله ور ساخت.

۱۶ بقیه وقایع دوران سلطنت آحاز، رفتار و کردار او از اول تا آخر در کتاب تاریخ پادشاهان یهوذا و اسرائیل نوشته شده اند. ۱۷ وقتی آحاز فوت کرد و با پدران خود پیوست، جنازه او را در شهر اورشلیم بردند، اما در مقبره پادشاهان اسرائیل دفن نکردند و پسرش، جزقیا بجای او پادشاه شد.

### جزقیا، پادشاه یهوذا

(همچنین در دوم پادشاهان ۱۸: ۱ - ۳)

۲۹ جزقیا در بیست و پنج سالگی به سلطنت رسید و مدت بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادرش دختر زکریا بود و آیه نام داشت. ۲ او مثل جد خود داود، با اعمال

## تقدیس عبادتگاه

۱۴-۱۲ آنگاه از لایوانی که آنجا بودند این عده آماده خدمت شدند:

از خانواده قُهاتی ها: مَحَت پسر عَماسای و یوئیل پسر عَزْرِیا

از خانواده مراری: قیس پسر عبدی و عَزْرِیا پسر یَهْلَئیل

از خانواده جرشونی ها: یوآخ پسر زمه و عیدن پسر یوآخ

از خانواده الیصافان: شمیری و یعی ئیل

از خانواده آساف: زکریا و مَتْنِیا

از خانواده هیمان: یحییئیل و شمعی

از خانواده یدوتون: شمعی و عزی ئیل.

این اشخاص برادران خود را جمع نموده طهارت کردند و قرار امر شاه و کلام خداوند، بداخل عبادتگاه رفته آنرا تقدیس نمودند. ۱۶ کاهنان اطاق اندرون عبادتگاه را پاک کردند و همه چیزهای نجس را که در آنجا یافتند به حویلی عبادتگاه بردند و سپس لایوان همه را از آنجا به وادی قدرون بردند. ۱۷ مراسم تقدیس را در روز اول ماه اول شروع کردند. در روز هشتم به دهلیز عبادتگاه رسیدند. هشت روز دیگر هم کار کردند تا اینکه کار تقدیس تمام شد و در روز شانزدهم ماه عبادتگاه خداوند برای عبادت آماده گردید.

۱۸ بعد لایوان پیش حزقیا پادشاه رفتند و به او گفتند: «ما کار تقدیس عبادتگاه را با قربانگاه قربانی سوختنی و وسایل آن، میز نان مقدس و ظروف آن تمام کردیم. ۱۹ همچنین تمام ظروفی را که آحاز

پادشاه در دوران سلطنت خود، وقتی که از خداوند رو برگردانیده و از عبادتگاه بیرون کرده بود دوباره بداخل عبادتگاه آوردیم و آماده و تقدیس کردیم و در پیشروی قربانگاه خداوند قرار دادیم.»

۲۰ آنگاه حزقیا پادشاه بزودی همه مأمورین شهر را جمع کرد با آن ها یکجا به عبادتگاه خداوند رفتند. ۲۱ در آنجا هفت گاو، هفت قوچ، هفت بره و هفت بُز نر را بعنوان کفاره گناه برای سلطنت، عبادتگاه و مردم یهوُدا آوردند و شاه به کاهنان اولاده هارون امر کرد که آن ها را بر قربانگاه خداوند قربانی کنند. ۲۲ پس آن ها گاوها را کشتند و خون آن ها را بر قربانگاه پاشیدند. بعد قوچها را کشتند و خون آن ها را هم بر قربانگاه پاشیدند ۲۳ و در آخر هفت بُز نر را جهت کفاره گناه بحضور جمعیت آوردند و دستهای خود را بر آن ها گذاشتند. ۲۴ بعد کاهنان آن ها را کشتند و خون آن ها را بعنوان کفاره گناه تمام مردم اسرائیل بر قربانگاه پاشیدند، زیرا پادشاه امر کرده بود که قربانی گناه و قربانی سوختنی برای تمام اسرائیل تقدیم شود.

۲۵ حزقیا، قرار امری که خداوند به توسط جاد پیغمبر و ناتان نبی به داود داده بود لایوان را با دایره و چنگ و رباب در عبادتگاه خداوند گماشت.

۲۶ پس لایوان با همان آلات موسیقی که داود می نواخت و کاهنان با سُرنا آماده ایستادند. ۲۷ بعد حزقیا امر کرد که قربانی سوختنی را بر قربانگاه تقدیم کنند. با شروع مراسم قربانی سرود حمد خداوند



خداوند به آن زودی در اجرای کارهای شان کمک کرد، خوشحال بودند.

### اعلان عید فصّح

۳۰ چون مردم نتوانستند که در وقت معین، یعنی در ماه اول سال عید فصّح را تجلیل کنند و بخاطریکه کاهنان به تعداد کافی تقدیس نشده بودند و بر علاوه، مردم زیاد هم نتوانستند که در اورشلیم جمع شوند، حزقیّا، مقامات دولتی و تمام مردم اورشلیم تصمیم گرفتند که مراسم عید را در ماه دوم برگزار نمایند. بنابراین، حزقیّا پادشاه، نامه هائی بسراسر اسرائیل و یهوذا و همچنین به قبایل افرایم و منسی فرستاد و از آن ها دعوت کرد که به عبادتگاه خداوند بیایند و به افتخار نام خداوند، خدای اسرائیل مراسم عید فصّح را تجلیل کنند. ۴ پس این نظریه مورد پسند شاه و جمعیت قرار گرفت ۵ که به تمام مردم - از بئرشبع تا دان - اعلان شود تا همه قوم مراسم عید فصّح را به افتخار نام خداوند، خدای اسرائیل برگزار کنند، زیرا از مدت زیادی تا آن زمان با آن تعداد کثیر مردم تجلیل نشده بود. ۶ پس قاصدان شاه بسراسر اسرائیل و یهوذا رفتند و فرمان پادشاه را که حاوی این مضمون بود برای شان رساندند:

«ای قوم اسرائیل، بسوی خداوند، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل برگردید زیرا او شما را هم که از دست پادشاهان آشور فرار کرده اید، بسوی خود فراخواند. ۷ مثل پدران و برادران

را خواندند و سُرنا و آلات موسیقی داود آنرا همراهی کردند. ۲۸ تمام حاضرین به سجده افتادند و تا پایان مراسم سرایندگان سرآیدند و نوازندگان ساز خود را نواختند. ۲۹ پس از پایان مراسم، پادشاه و حاضرین زانو زده خدا را پرستش کردند. ۳۰ در آخر، حزقیّا و رهبران قوم به لایوان امر کردند تا سرود حمد خداوند را که داود و آساف نوشته بودند بخوانند و آن ها با خوشی و سرور زیاد نوای حمد خداوند را سرودند و مردم زانو زده خدا را پرستش کردند.

۳۱ بعد حزقیّا گفت: «چون مراسم تقدیس انجام شد، حالا باید قربانی شکرانگی را به عبادتگاه خداوند بیاورید.» مردم همگی قربانی شکرانگی را آوردند و همچنین کسان دیگر قرار دلخواه حیواناتی جهت قربانی سوختنی هم آوردند ۳۲ که جمله هفتاد گاو نر، صد قوچ و دوهزار بره بود. ۳۳ بر علاوه ششصد گاو و سه هزار گوسفند هم قربانی کردند تا مردم بخورند. ۳۴ اما چون تعداد کاهنان کم بود و نمی توانستند همه قربانی ها را پوست کنند، بنابراین، تا که سایر کاهنان خود را تقدیس کردند برادران شان، یعنی لایوان حاضر شدند که برای انجام کار با آن ها کمک نمایند. (لایوان نسبت به کاهنان در اجرای امور عبادتگاه صادق تر بودند.) ۳۵ به اضافه قربانی های سوختنی، مقدار زیادی چربی و دُنبه قربانی سلامتی و نوشیدنی هم تقدیم شد. سرانجام، عبادتگاه خداوند برای عبادت آماده شد. ۳۶ حزقیّا و همه مردم از اینکه

تان نباشید که از خداوند، خدای اجداد خود نافرمانی کردند و اینک می بینید که خداوند همه را از بین برد.<sup>۸</sup> مانند اجداد خود سرسختی نکنید، بلکه بحضور خداوند، سر تواضع و فروتنی خم نمائید. به عبادتگاه او که آنرا تا به ابد تقدیس نموده است، بیائید و او را پرستش نمائید تا خشم شدید او از سر تان رفع شود.<sup>۹</sup> زیرا اگر بسوی خداوند برگردید، کسانی که خویشاوندان و فرزندان تان را به اسارت برده اند، بر آن ها رحم می کنند و آن ها را به این سرزمین پیش شما بر می گردانند، زیرا که خداوند رحیم و مهربان است. اگر بسوی او برگردید او هم از شما رو بر نمی گرداند.»

<sup>۱۰</sup> پس قاصدان به سرزمین افرایم و مَنَسّی و تا زبولون، از یک شهر به شهر دیگری رفتند، اما مردم به آن ها خندیدند و مسخره شان کردند. «تنها عده کمی از قبیله اشیر، مَنَسّی و زبولون حاضر شدند که به اورشلیم بروند.<sup>۱۱</sup> با کمک خداوند، مردم یهوذا هم یکدل شدند و از فرمان شاه و مأمورین دولت، به پیروی از کلام خداوند، اطاعت کردند.

**عید فصّح جشن گرفته می شود**

<sup>۱۲</sup> به این ترتیب، در ماه دوم تعداد زیادی از مردم برای برگزاری عید نان فطیر در اورشلیم یکجا شدند و جمعیت بزرگی را تشکیل دادند.<sup>۱۴</sup> آنگاه دست به کار شدند و قربانگاه های بت پرستان را که در اورشلیم بودند، ویران کردند، همچنین قربانگاه های خوشبوئی دودکردنی را

از جای شان کردند و در وادی قدرون انداختند.<sup>۱۵</sup> در روز چهاردهم ماه دوم بره فصّح را کشتند. آن وقت کاهنان و لاویان که قرار اصول مذهبی تقدیس نشده بودند، شرمیدند و خود را تقدیس کردند و قربانی سوختنی را به عبادتگاه خداوند آوردند.<sup>۱۶</sup> و طبق شریعت موسی، مرد خدا، به وظایف خود مصروف شدند. لاویان خون قربانی را به کاهنان می دادند و آن ها خون را بر قربانگاه می پاشیدند.<sup>۱۷-۱۹</sup> چون بسیاری از حاضرین در آنجا خود را تقدیس نکرده بودند، بنابراین، لاویان گوسفند فصّح را برای شان قربانی می کردند. همچنین مردم قبایل افرایم، مَنَسّی، زبولون و ایسساکار با وجودیکه طهارت نکرده بودند، مخالف اصول شریعت از طعام عید فصّح می خوردند. اما حزقیا برای شان دعا کرده گفت: «خداوند مهربان همه کسانی را که مایلند راه خداوند، خدای پدران خود را تعقیب کنند، ببخشد، هرچند که آن ها قرار اصول شریعت تقدیس نشده اند.»

<sup>۲۰</sup> خداوند دعای حزقیا را قبول فرمود و مردم صدمه ای ندیدند.<sup>۲۱</sup> مردم اسرائیل که در اورشلیم حضور داشتند، با کمال خوشی مراسم عید نان فطیر را برای هفت روز تجلیل کردند. لاویان و کاهنان خداوند را با ساز و نوای موسیقی حمد و ثنا فرستادند.<sup>۲۲</sup> و حزقیا لاویانی را که در خدمت به خداوند لیاقت و پشت کار نشان دادند تشویق نمود. به این ترتیب، مدت هفت روز از غذای عید خوردند، قربانی سلامتی تقدیم کردند و مراتب

از مردم برای برگزاری عید نان فطیر در اورشلیم یکجا شدند و جمعیت بزرگی را تشکیل دادند.<sup>۱۴</sup> آنگاه دست به کار شدند و قربانگاه های بت پرستان را که در اورشلیم بودند، ویران کردند، همچنین قربانگاه های خوشبوئی دودکردنی را

## تعیین وظایف لایوان

حزقیا لایوان را به دسته های مختلف تقسیم کرد تا هر دسته وظیفه خاصی را اجراء کند: از قبیل تقدیم قربانی های سوختنی و سلامتی، اشتراک در مراسم عبادت، پاسبانی از دروازه های عبادتگاه و ادای شکرانگی و ذکر حمد و سپاس خداوند.<sup>۳</sup> پادشاه یک حصه از دارائی شخصی خود را جهت قربانی های سوختنی تعیین کرد تا هر صبح و شام، در ماه نو و عید ها مطابق شریعت موسی تقدیم شوند.<sup>۴</sup> او همچنین به مردم اورشلیم امر کرد که مایحتاج کاهنان و لایوان را فراهم سازند تا آن ها همه وقت خود را وقف خدمت خداوند کنند.<sup>۵</sup> بمجریکه فرمان شاه صادر شد، مردم اسرائیل، برعلاوه ده فیصد دارائی خود، محصول نوگندم، شراب، روغن، عسل و دیگر محصولات زمین خود را هم فراوان آوردند.<sup>۶</sup> همچنان مردم اسرائیل و یهودا که در شهرهای مختلف یهودا زندگی می کردند، ده فیصد رمه و گوسفند و هر چیز دیگری را که وقف خداوند کرده بودند، دادند.<sup>۷</sup> در ماه سوم آن سال به آوردن هدایا شروع کردند و در ماه هفتم تمام شد و اندازه آن آنقدر زیاد بود که پشته ها را تشکیل داد.<sup>۸</sup> وقتی حزقیا و مأمورین آمدند و آن توده ها را دیدند، خداوند را ستایش کردند و قوم برگزیده او، اسرائیل را برکت دادند.<sup>۹</sup> حزقیا از کاهنان و لایوان در باره آن توده ها سوال کرد.<sup>۱۰</sup> عزریا، رئیس کاهنان

شکرانگی را به بارگاه خداوند، خدای اجداد خود عرض نمودند.

<sup>۱۳</sup> بعد تمام حاضرین موافقه کردند که مراسم عید را برای هفت روز دیگر برگزار کنند، بنابراین، یک هفته دیگر را هم با خوشی سپری نمودند.<sup>۱۴</sup> حزقیا، پادشاه یهودا به حاضرین یک هزار گاو و هفت هزار گوسفند برای قربانی داد. و مأمورین دولت هم به مردم یک هزار گاو و ده هزار گوسفند دادند و در آن روزها تعداد زیادی از کاهنان خود را تقدیس کردند.<sup>۱۵</sup> تمام مردم یهودا، کاهنان، لایوان و همه کسانی که از اسرائیل آمده بودند، با بیگانگان ساکن اسرائیل و یهودا وقت بسیار خوشی داشتند<sup>۱۶</sup> و در شهر اورشلیم یک عالم خوشی و شژور برپا بود. و از زمان سلیمان، پسر داود تا آن روز چنان مراسم با شکوهی در اورشلیم دیده نشده بود.<sup>۱۷</sup> بعد کاهنان و لایوان از جا برخاستند و قوم را برکت دادند و خداوند از جایگاه مقدس خود در آسمان دعای آن ها را شنید.

## تخریب بتخانه ها

۳۱ بعد از آنکه مراسم پایان رسید، تمام مردم اسرائیل که در آنجا حضور داشتند به همه شهرهای یهودا رفتند و بتها را شکستند. بت اشیره را از بین بردند و معابد بالای تپه ها و قربانگاههایی را که در یهودا، بنیامین، افرایم و منسی بودند، همه را ویران کردند. بعد همگی به خانه های خود برگشتند.

و بالا تر تحت نام فرقهٔ شان ثبت شده بود.<sup>۱۸</sup> کودکان، زنان، پسران و دختران هم در نسب نامه شامل بودند.<sup>۱۹</sup> برای پسران هارون، یعنی کاهنانی که در اطراف شهرها زندگی می‌کردند، یکی از کاهنان مقرر شده بود تا آذوقه و دیگر مایحتاج هر مرد شان را که در نسب نامهٔ لایوان شامل بود، فراهم کند.

<sup>۲۰</sup> به این ترتیب حزقیای کار توزیع مواد لازمه را در سراسر سرزمین یهوذا ترتیب داد و آنچه را که مورد پسند خداوند، خدای او بود انجام داد.<sup>۲۱</sup> و برای خدمت در عبادتگاه خداوند و مطابعت از احکام شریعت از روی ایمان و دل و جان کوشش زیاد بخرج داد و در همه کارها موفق شد.

### آشوریان اورشلیم را محاصره می‌کنند (همچنین در دوم پادشاهان ۱۳: ۱۸ و اشعیا ۳۶: ۱)

۳۲ بعد از مدتی و پس از آنکه حزقیای آنهمه کارهای نیک را به انجام رسانید، سناخریب، پادشاه آشور به یهوذا حمله آورد و شهرهای مستحکم آنرا محاصره کرد و در نظر داشت که آن‌ها را به تصرف خود درآورد.<sup>۲</sup> چون حزقیای خبر شد که سناخریب می‌خواهد به اورشلیم هم حمله کند،<sup>۳</sup> با مشورهٔ مأمورین ملکی و نظامی امر کرد که چشمه‌های آب بیرون شهر را ببندند.<sup>۴</sup> و مردم زیادی برای اجرای این کار برای کمک و خدمت حاضر شدند. آب چشمه‌ها را که در جویهای شهر جاری بود بستند و

که از خانوادهٔ صادوق بود، جواب داد: «از روزیکه قوم به آوردن هدیه‌های خود به عبادتگاه خداوند شروع کردند، بقدر کافی از آن خوردیم و این مقدار زیاد باقیمانده را که می‌بینی بخاطر آن است که خداوند به قوم برگزیدهٔ خود برکت داده است.»

### هدیه برای لایوان

<sup>۱۱</sup> بعد پادشاه امر کرد که چند تحویلخانه در عبادتگاه خداوند بسازند و امر او اجراء شد.<sup>۱۲</sup> مردم با کمال خوشی هدیه و غُشریه دادند و بر علاوه، چیزهای دیگری هم وقف کردند. کُوتیای لایوانی امر مسئول تحویلخانه‌ها بود و برادرش، شمعی شخص دوم،<sup>۱۳</sup> و یحیییل، عَزْرِیا، نَحْت، عَسائیل، یریموت، یوزاباد، ایلئیل، یسمخیا، مَحْت و بنایا معاونین کُوتیای و برادرش بودند که از طرف حزقیای و عَزْرِیا، رئیس عبادتگاه خداوند مقرر شده بودند.<sup>۱۴</sup> قورح پسر یمنهٔ لایوانی دروازه بان دروازهٔ شرقی مسئول تحویل و توزیع اوقاف و هدایائی بود که مردم داوطلبانه و بخوشی خود برای خداوند می‌آوردند.<sup>۱۵</sup> عیدن، مینامین، یشوع، شمعیه، آمریکا و شکنیا معاونین او بودند که با صداقت در مورد توزیع سهم کوچک و بزرگ اعضای خانواده‌های کاهنان در شهرهای شان کمک می‌کردند.<sup>۱۶</sup> بر علاوه به افراد ذکور سه ساله و بالا تر که نام شان در نسب نامه شامل بود و در عبادتگاه خداوند به وظایف مختلف روزمره مصروف بودند، سهمیه‌ای توزیع می‌کردند.<sup>۱۷</sup> نام کاهنان در نسب نامهٔ شان و از لایوان بیست ساله

شما را فریب می دهد. او می خواهد که شما از قحطی و تشنگی بمیرید و می گوید: «خداوند، خدای ما، ما را از دست پادشاه آشور نجات می دهد.»<sup>۱۲</sup> آیا خود حزقیا نبود که بتخانه ها و قربانگاهها را ویران کرد و به مردم یهوذا و اورشلیم گفت که در مقابل یک قربانگاه عبادت کنید و بر همان قربانگاه قربانی سوختنی تقدیم نمائید؟<sup>۱۳</sup> آیا خبر ندارید که من و اجدادم چه بلائی بر سر کشورهای دیگر آوردیم؟ آیا خدایان آن ممالک توانستند که کشورهای خود را از دست ما نجات بدهد؟<sup>۱۴</sup> هیچکدام از خدایان آن کشورها که اجداد من مردم شان را بکلی نابود کرد، نتوانست مردم خود را از دست شان رهائی بخشد. پس خدای شما چطور می تواند شما را نجات بدهد؟<sup>۱۵</sup> بنابراین، نگذارید که حزقیا شما را فریب بدهد و گمراه کند. حرف او را باور نکنید، زیرا در صورتیکه خدای هیچ قومی و هیچ سلطنتی نتوانست مردم خود را از دست اجداد من نجات بدهد، پس خدای شما چطور می تواند که شما را از دست ما رهائی بخشد؟»

### قتل سناخریب

(همچنین در دوم پادشاهان)

۱۹: ۹ - ۱۳ و اشعیا ۳۷: ۸ - ۳۸)

<sup>۱۶</sup> نمایندگان سناخریب حرفهای دیگری هم برضد خداوند، خدا و بنده او، حزقیا زدند.<sup>۱۷</sup> سناخریب همچنین نامه های توهین آمیز علیه خداوند، خدای اسرائیل به این مضمون نوشت: «مثلیکه خدایان ممالک دیگر نتوانستند مردمان خود را از

گفتند: «پادشاهان آشور نباید در اینجا بیایند و آب فراوان بیابند.»<sup>۵</sup> حزقیا قوای دفاعی خود را بیشتر استحکام بخشید و دیوارهایی جهت جلوگیری از سنگ ریزی را که ویران شده بودند، ترمیم کرد و برجهایی بالای آن ها بنا نمود. با بنای یک دیوار دیگر بدور آن ها شهر را زیاده تر مستحکم ساخت. دیواره ها را در شهر داود استحکام بخشید و اسلحه و سپرهای زیادی ساخت.<sup>۶</sup> فرماندهان نظامی را برای سپاه خود گماشت و همه را در میدان نزدیک شهر جمع کرد و با سخنان تشویق کننده به آن ها گفت:<sup>۷</sup> «شجاع و با جرأت باشید. از پادشاه آشور و لشکر او ترس و هراس را در دل خود راه ندهید، زیرا همراه ما کسی است که بزرگتر از او است.<sup>۸</sup> پادشاه آشور از انسان کمک می گیرد، اما مددگار ما خداوند است که در جنگ با دشمن، به ما کمک می کند.» سخنان حزقیا قوم را دلگرم کرد و همگی جرأت یافتند.

### سناخریب مردم اورشلیم را

مسخره می کند

(همچنین در دوم پادشاهان)

۱۸: ۱۷ - ۳۷ و اشعیا ۳۶: ۲ - ۲۲)

<sup>۹</sup> سناخریب با همه قوای خود در شهر لاکیش موضع گرفته بود. او از آنجا نمایندگان خود را پیش حزقیا، پادشاه یهوذا و مردم آن در اورشلیم فرستاد. <sup>۱۰</sup> آن ها گفتند: «سناخریب پادشاه آشور چنین می گوید: آیا می توانید از این محاصره جان سالم بدر برید؟<sup>۱۱</sup> حزقیا

برای شفای خود دعا کرد. خداوند دعای او را قبول فرمود و با علامه ای به او فهماند که شفا می یابد.<sup>۲۵</sup> اما حزقیا از روی غرور نیکی ها و خوبی های را که خداوند در حق او کرده بود، نادیده گرفت، بنابراین، غضب خداوند بر سر او و مردم اورشلیم آمد.<sup>۲۶</sup> لیکن پسانتر حزقیا و مردم اورشلیم از کرده خود پشیمان شدند و توبه کردند، پس در دوران زندگی حزقیا غضب خداوند بر ایشان نیامد.

<sup>۲۷</sup> حزقیا دارای ثروت و حشمت زیادی بود. خزانه های طلا و نقره و جواهرات و انبارهای عطریات و سپر و هرگونه ظروف قیمتی داشت.<sup>۲۸</sup> همچنین گداهای گندم، شراب و روغن و طویله هائی هم جهت نگهداری هر نوع حیوانات و گوسفندان برای خود ساخت.<sup>۲۹</sup> بهمین ترتیب، شهرهای هم برای خود آباد کرد و رمه و گله های زیادی اندوخت، زیرا احسان خدا بود که او صاحب اینهمه دارائی شد.<sup>۳۰</sup> همین حزقیا بود که بند آب دریای جیحون را ساخت و جریان آب را به طرف غرب شهر داود گشتاند.<sup>۳۱</sup> خلاصه، حزقیا در هر کار خود موفق بود. وقتی که نمایندگان بابل آمدند تا از او در باره معجزاتی که در آن کشور بعمل آمدند سوال کنند، خداوند او را بحال خودش گذاشت که به آن ها جواب بدهد تا این ترتیب، شخصیت و معرفت او معلوم گردد.

<sup>۳۲</sup> بقیه وقایع دوران سلطنت حزقیا و اعمال نیک او همه در کتاب اشعیای نبی (پسر آموص) و در کتاب تاریخ پادشاهان یهوودا و اسرائیل نوشته شده اند.<sup>۳۳</sup> وقتی

دست من نجات بدهند، خدای حزقیا هم قادر نخواهد بود که قوم خود را از چنگ من رهائی بخشد.»<sup>۲۸</sup> آن ها با صدای بلند و بزبان عبری به مردم اورشلیم که بر سر دیوار بودند، خطاب کردند که آن ها را بترسانند و به وحشت اندازند تا شهر را تصرف کنند.<sup>۲۹</sup> آن ها در باره خدای اورشلیم طوری حرف زدند که او هم یکی از خدایان ساخته دست بشر است.

<sup>۲۰</sup> آنگاه حزقیا پادشاه و اشعیای پسر آموص در این باره دعا کردند و فریاد زاری شان بسوی آسمان بلند شد.<sup>۲۱</sup> خداوند فرشته ای را فرستاد و او همه جنگجویان شجاع، فرماندهان نظامی و سرکردگان اردوی پادشاه آشور را نابود کرد. سناخریب شرمنده و سرافکنده به وطن خود برگشت. و وقتی که به معبد خدای خود داخل شد، پسران خودش او را با شمشیر زدند و کشتند.

<sup>۲۲</sup> به این ترتیب، خداوند حزقیا و مردم اورشلیم را از دست دشمن شان، سناخریب، پادشاه آشور نجات داد و از هر طرف به او صلح و آرامش عطا کرد.<sup>۲۳</sup> بعد همگی برای خدای اورشلیم هدیه و اشیای نفیس برای حزقیا، پادشاه یهوودا آوردند. و حزقیا از آن روز بعد در بین تمام اقوام احترام و شهرت پیدا کرد.

### بیماری و غرور حزقیا

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۰: ۱ - ۲۰)

و اشعیای ۳۸: ۱ - ۳۹: ۱ - ۸)

<sup>۲۴</sup> در همان روزها حزقیا مریض و نزدیک به مردن شد و بدربار خداوند

برای همیشه می گذارم. اگر قوم اسرائیل همه احکام، اوامر و فرایض مرا که بوسیله موسی به آن ها داده ام، بجا آورند، هرگز نمی گذارم که پای شان از این سرزمینی که به پدران شان بخشیده ام، بیرون شود.»<sup>۹</sup> اما مَنَسی در همان جایگاه مقدس، یعنی عبادتگاه خداوند، بتنهائی را که ساخته بود، قرار داد. او قوم یهوُدا و ساکنین اورشلیم را گمراه ساخت و در نتیجه اعمال و رفتار شان بدتر از شرارت اقوامی شدند که خداوند آن ها را از سر راه قوم اسرائیل محو کرده بود.

### مَنَسی توبه می کند

خداوند به مَنَسی و مردم او اخطار داد، اما آن ها گوش ندادند،<sup>۱۱</sup> بنابراین، خداوند لشکر پادشاه آشور را به مقابل شان فرستاد. آن ها مَنَسی را با چنگک ها دستگیر کردند و بزنجیر برنجی بستند و به بابل بردند.<sup>۱۲</sup> بالاخره مَنَسی در تنگی و ناتوانی خود خداوند، خدای خود را طلب نمود و به حضور خدای اجداد خود بسیار فروتن گردید.<sup>۱۳</sup> چون به حضور خدا دعا کرد، او را اجابت نمود، التماس او را شنید و او را دوباره به اورشلیم و سلطنتش برگرداند. آنوقت مَنَسی دانست که خداوند، او خدا است.

مَنَسی بعداً دیوار خارجی شهر داود را از غرب جیحون، در وادی تا دهن دروازه ماهی آباد کرد. همچنین دیوار بسیار بلندی به دورادور شهر عوفل ساخت و در هر شهر مستحکم یهوُدا فرماندهان نظامی را گماشت.<sup>۱۵</sup> خدایان

حزقیا فوت کرد، او را در تپه ای که قبرستان اولاده داود بود، بخاک سپردند و تمام مردم یهوُدا و اورشلیم جنازه او را با احترام خاصی دفن کردند و بعد از او پسرش، مَنَسی پادشاه شد.

### مَنَسی، پادشاه یهوُدا

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۱: ۱ - ۹)

۳۳ مَنَسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و مدت پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد.<sup>۲</sup> اعمال و کردار او در نظر خداوند زشت بودند. از راه و روش اقوامی که خداوند آن ها را از سر راه قوم اسرائیل دور کرد، پیروی نمود.<sup>۳</sup> معابد بالای تپه ها را که پدرش، حزقیا ویران نموده بود، دوباره آباد کرد. برای بعل قربانگاه و همچنین بتهای آشیره را ساخت. ستارگان آسمان را پرستش و سجده کرد.<sup>۴-۵</sup> قربانگاه بت پرستان را در هر دو حویلی عبادتگاه خداوند برای پرستش آفتاب، مهتاب و ستارگان آباد کرد، یعنی در همان جائی که خداوند فرموده بود: «نام من در اورشلیم تا به ابد بماند.»<sup>۶</sup> مَنَسی پسران خود را در وادی بن هنوم از آتش گذرانید. او فالبینی، افسونگری و جادوگری می کرد و با احضارکنندگان ارواح و جادوگران سر و کار داشت. مَنَسی در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را برافروخت.<sup>۷-۸</sup> خداوند به داود و پسرش، سلیمان فرموده بود: «در همین خانه و در اورشلیم که من آنرا از بین تمام شهرهای قبایل اسرائیل برگزیده ام، نام خود را

بیگانه و بُت را از عبادتگاه خداوند بیرون کرد و همه قربانگاه هائی را که ساخته بود، از اورشلیم، از سر کوهی که بر آن عبادتگاه خداوند واقع بود، ویران ساخت و سنگ و خاک آنرا در بیرون شهر انداخت. <sup>۱۶</sup>قربانگاه خداوند را دوباره آباد کرد و قربانی های صلح و سلامتی و شکرانگی بر آن تقدیم نمود. به مردم یَهُودا امر کرد که خداوند، خدای اسرائیل را بپرستند. <sup>۱۷</sup>اما مردم باز هم در معابد بالای تپه ها قربانی می کردند، مگر فقط برای خداوند، خدای خود.

<sup>۱۸</sup>بقیة وقایع دوران سلطنت مَنَسی، دعای او بدربار خداوند و سخنانی را که پیغمبران بنام خداوند، خدای اسرائیل به او گفته بودند، همه در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده اند. <sup>۱۹</sup>همچنان مناجات او، ایجاب توبه او از جانب خداوند، گناهان و نافرمانی او و جاهائی که در آن ها معابد بلند را ساخت و آشیره و بتها را، پیش از آنکه توبه کند، قرار داد، همگی در کتاب تاریخ پیغمبران ثبت اند. <sup>۲۰</sup>وقتی مَنَسی فوت کرد او را در قصر خودش بخاک سپردند و پسرش، آمون جانشین او شد.

### یوشیا، پادشاه یَهُودا

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۲: ۱ - ۲)

یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و مدت سی و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد. <sup>۲</sup>او با اعمال نیک خود رضایت و خوشنودی خداوند را حاصل کرد و راه و روش جد خود، داود را تعقیب نمود و از آن انحراف نکرد. <sup>۳</sup>زیرا از سال هشتم سلطنت خود که هنوز هم بسیار جوان بود، مثل جد خود، داود شروع به پرستش خداوند کرد، و در سال دوازدهم پادشاهی خود سرزمین یَهُودا و شهر اورشلیم را از وجود پرستشگاه های بت پرستان، آشیره ها، مجسمه ها و بتها پاک ساخت. <sup>۴</sup>او شخصاً رفت و تخریب قربانگاه های بعل را نظارت کرد. مجسمه هائی را که بر آن ها قرار داشتند شکست. همچنین آشیره ها، مجسمه ها و بتهای ریختگی را تکه تکه کرد و بروی قبرهای کسانی که برای شان قربانی می کردند، پاشید. <sup>۵</sup>استخوانهای کاهنان بت پرستان را بر قربانگاه های خود شان سوختاند و یَهُودا و اورشلیم را از وجود

۳۴

### آمون، پادشاه یَهُودا

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۱: ۱۹ - ۲۶)

<sup>۱۱</sup>آمون در سن بیست و دو سالگی به سلطنت رسید و مدت دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد. <sup>۱۲</sup>او مثل پدر خود، مَنَسی دست به کارهای زشتی زد که خداوند از او ناراضی شد. برای بتهایی که پدرش



نوازندگان ماهری بودند.)<sup>۱۳</sup> یک عده از لایوان مسئول حمل مصالح ساختمانی و نظارت بر کار حملان و سایر کارگران بودند. عده دیگر از لایوان هم بعنوان منشی و نگاهبان اجرای وظیفه می‌کردند.

<sup>۱۴</sup> در همان وقتی که پول را بیرون می‌بردند، حلقیای کاهن کتاب تورات را که خداوند توسط موسی نوشته بود، یافت<sup>۱۵</sup> و به شافان منشی گفت: «من کتاب تورات را در عبادتگاه خداوند یافتم.» بعد آنرا به شافان داد.<sup>۱۶</sup> شافان کتاب را برای پادشاه برد و ضمناً گزارش سفر خود را به او گزارش داده گفت: «مأمورین تو همه مصروف اجرای اوامرت هستند<sup>۱۷</sup> و پولی که در عبادتگاه خداوند بود به ناظرین و کارگران سپرده شد.»<sup>۱۸</sup> سپس شافان منشی به پادشاه گفت: «حلقیای کاهن این کتاب را به من داد.» آنگاه شافان آن را برای پادشاه خواند.

<sup>۱۹</sup> وقتی پادشاه دانست که فرمان خداوند به مردم چه بوده است، یخن خود را پاره کرد<sup>۲۰</sup> و به حلقیا، اخیقام پسر شافان، عبدون پسر میکا، شافان منشی و عسایا پیشخدمت شاه این چنین امر داد:<sup>۲۱</sup> «بروید و از طرف من و سایر مردم اسرائیل در باره تعلیمات این کتاب از خداوند هدایت بخواهید، زیرا بخاطریکه پدران ما به کلام خداوند گوش ندادند و مطابق احکام این کتاب رفتار نکردند، خداوند بر ما خشمگین است.»

<sup>۲۲</sup> پس حلقیا و چند نفر دیگر پیش حُلده نبیه، زن شلوم رفتند. (شلوم پسر توفهت و نواسه حَسره تحویلدار البسه بود.) آن زن در

آن‌ها پاک کرد.<sup>۶-۷</sup> در شهرهای مَنسی، افرایم و شمعون، تا نفتالی و خرابه‌های اطراف آن‌ها همه قربانگاه‌های شان را ویران کرد. آشیره‌ها و بتها را ذره ذره نمود و همچنین قربانگاه‌هایی که در سراسر کشور اسرائیل بودند، از بین برد و سپس به اورشلیم برگشت.

### ترمیم عبادتگاه و پیدا شدن کتاب تورات

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۲: ۳ - ۲۰)

<sup>۸</sup> یوشیا در سال هجدهم سلطنت خود، بعد از آنکه کشور و عبادتگاه را از وجود بتها و قربانگاه‌های بت پرستان پاک ساخت، شافان پسر اَصْلِیا، مَعْسِیای والی اورشلیم و یوآخ پسر آحاز خبرنگار را جهت ترمیم عبادتگاه خداوند، خدای خود فرستاد.<sup>۹</sup> آن‌ها پیش حلقیای رئیس کاهنان آمدند و پولی را که لایوان دروازه بان از قوم مَنسی، افرایم و سایر قوم اسرائیل و از تمام یَهُودا، بنیامین و ساکنین اورشلیم جمع کرده و به عبادتگاه خداوند آورده بودند، به او دادند.<sup>۱۰</sup> او پول مذکور را به کسانی که کار تعمیر عبادتگاه را نظارت می‌کردند سپرد<sup>۱۱</sup> تا از آن پول اجوره نجاران، معماران، قیمت سنگهای تراشیده، چوب برای پشت بندها و یا تیرها را جهت ترمیم تعمیر هائی که پادشاهان قبلی یَهُودا خراب کرده بودند، بپردازند.<sup>۱۲</sup> کارگران وظایف خود را با کمال صداقت انجام دادند. کارهای آن‌ها از طرف چهار نفر لایوان - یَحْت و عوبدیا از قبیله مراری و زکریا و مَسْلَم از قبیله قهات - نظارت می‌شد. (لایوان

باشندگان اورشلیم، کاهنان، لایوان و خورد و بزرگ مردم یکجا به عبادتگاه خداوند رفتند و پادشاه کتاب عهدنامه را که در عبادتگاه خداوند یافته بودند از سر تا به آخر برای آن ها خواند.<sup>۳۱</sup> سپس پادشاه در جای مخصوص خود، در کنار ستونی ایستاد و پیمانی با خداوند بست تا راه حقیقت را دنبال کند، از احکام، اوامر و فرایض خداوند از دل و جان اطاعت نماید. و از هر کلمه پیمانی که در آن کتاب ذکر شده است پیروی کند.<sup>۳۲</sup> بعد، از تمام اهالی بنیامین و اورشلیم که در آنجا حاضر بودند، خواست تا به آن پیمان وفادار باشند. ساکنین اورشلیم هم عهد کردند که مطابق همان پیمانی که با خداوند، خدای اجداد خود بستند، رفتار نمایند.<sup>۳۳</sup> پس یوشیا همه چیزهای نجس را از تمام جاهائی که متعلق به مردم اسرائیل بودند، دور کرد و عموم قوم اسرائیل را تشویق نمود که خداوند، خدای خود را پرستش کنند. بنابراین، مردم در تمام دوران حیات یوشیا راه راست خداوند، خدای اجداد خود را تعقیب نمودند.

### آمادگی برای مراسم عید فصّح

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۳: ۲۱ - ۲۳)

## ۳۵

یوشیا مراسم عید فصّح را برای احترام خداوند در اورشلیم تجلیل کرد و در روز چهاردهم ماه اول بره های فصّح را ذبح کردند.<sup>۲</sup> کاهنان را به وظایف شان گماشت و برای خدمت در عبادتگاه خداوند آن ها را تشویق کرد.

قسمت دوم شهر اورشلیم سکونت داشت. آن ها در باره مشکل پادشاه با او حرف زدند.<sup>۲۳-۲۴</sup> او به آن ها گفت: «خداوند، خدای اسرائیل چنین می فرماید: بروید به آن کسی که شما را فرستاده است بگوئید که خداوند می فرماید: «من بلائی بر سر این سرزمین و ساکنین آن می آورم و به لعنت هائی که در این کتاب ذکر شده اند، گرفتار می شوند،<sup>۲۵</sup> زیرا آن ها مرا ترک نمودند و برای خدایان دیگر قربانی کردند و با دست خود و کردار خود خشم مرا برانگیختند. بنابراین، آتش خشم من بر اورشلیم افروخته شده و خاموش ناشدنی است.»<sup>۲۶</sup> اما به پادشاه یهوذا که شما را فرستاد تا از اراده من آگاه شود، بگوئید که خداوند، خدای اسرائیل می فرماید: «چون بخاطر شنیدن کلام این کتاب توبه نمودی، بحضور من سر تواضع خم کردی، از تصمیم من در مورد این جا و ساکنین آن پی بردی، در برابر من نیاز نشان دادی، یخت را پاره کردی و پیش من زاری نمودی، من دعا و زاری ات را شنیدم.<sup>۲۸</sup> با خاطر جمعی چشم از این جهان می بندی و بلائی را که بر سر این مُلک و باشندگان آن می آورم، به چشمت نمی بینی.» پس آن ها رفتند و پیام خداوند را به پادشاه رساندند.

### خواندن کتاب تورات

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۳: ۱ - ۲۰)

<sup>۲۹</sup> آنگاه پادشاه اعلان کرد که تمام سرکردگان یهوذا و اورشلیم یکجا جمع شوند<sup>۳۰</sup> بعد شاه با تمام قوم یهوذا،

۱۰ وقتی همه چیز آماده شدند، کاهنان بجاهای خود ایستادند. لایوان قرار امر شاه به دسته‌های معین برای خدمت حاضر شدند<sup>۱۱</sup> و برهٔ فصیح را ذبح کردند. کاهنان خون بره را از لایوان گرفته بر قربانگاه پاشیدند. در عین حال، لایوان قربانی‌ها را پوست کردند.<sup>۱۲</sup> گاوها و دیگر حیوانات را که جهت قربانی سوختنی آورده بودند، یکسو گذاشتند تا هر قبیله مطابق شریعت موسی قربانی خود را برای خداوند تقدیم کند.<sup>۱۳</sup> برهٔ فصیح را، طبق هدایت تورات موسی بر آتش کباب کردند و هدیه‌های مقدس را در دیگها، پاتله‌ها و تابه‌ها پختند و بیرون بردند تا مردم بخورند.<sup>۱۴</sup> بعد لایوان برای خود و کاهنان اولادهٔ هارون غذا تهیه کردند، چونکه خود کاهنان از صبح تا شام مشغول تقدیم قربانی‌ها و سوختن و سوزاندن چربی قربانیها بودند، برای این کار فرصت نداشتند.

۱۵ خوانندگان (اولادهٔ آساف) طبق هدایتی که داود، آساف، هیمان و یدوتون نبی سالها پیش داده بودند به جاهای معین خود قرار گرفتند. دروازه بانان به مراقبت دروازه‌ها گماشته شدند. آن‌ها مجبور نبودند که از سر وظیفهٔ خود دور شوند، زیرا برادران لایوان شان غذا تهیه کرده برای آن‌ها می‌آوردند.<sup>۱۶</sup> تمام مراسم عید فصیح در یک روز اجراء شد. قربانی‌های سوختنی همانطوری که یوشیا هدایت داده بود، همگی بر قربانگاه خداوند تقدیم شدند.<sup>۱۷</sup> همه کسانی که در اورشلیم حاضر بودند در برگزاری مراسم عید فصیح سهم

۳ به لایوان که به مردم تعلیم می‌دادند و خود را وقف خدمت خداوند کرده بودند، گفت: «صندوق مقدس پیمان را در عبادتگاهی که سلیمان، پسر داود پادشاه اسرائیل آباد کرد، قرار دهید. شما دیگر مجبور نیستید که آنرا بر شانه‌های تان حمل کنید. پس برای خدمت به خداوند، خدای تان و مردم حاضر و آماده باشید. ۴ وظایف خود را در عبادتگاه به نوبت، دسته دسته و تحت نام خانوادهٔ تان و شرایطی که داود پادشاه و پسر او، سلیمان وضع کرده است، اجراء نمائید.<sup>۵</sup> برای خدمت به دسته‌ها تقسیم شوید و هر دسته در جای خود در عبادتگاه خدا بایستد و به یکی از طایفه‌های قوم اسرائیل کمک کند.<sup>۶</sup> گوسفند فصیح را ذبح کنید و تن خود را پاک سازید و مطابق احکام کلام خداوند که به موسی داد برای خدمت به مردم اسرائیل آماده باشید.»

۷ بعد یوشیا به حاضرین از رمه و کلهٔ خود سی هزار بره و بزغاله برای قربانی عید فصیح و همچنین سه هزار گاو داد.<sup>۸</sup> مأمورین شاه هم به خواهش خود در اعانه به مردم، کاهنان و لایوان سهم گرفتند. مأمورین عالیرتبهٔ عبادتگاه خداوند، یعنی حلقیا، زکریا، یحیییل دو هزار و ششصد بره و بزغاله و سیصد گاو به کاهنان برای قربانی عید فصیح هدیه دادند.<sup>۹</sup> رهبران لایوان، یعنی کونیا و برادرانش شمعیه، ننتییل، حشیا، یعنی ئیل و یوزاباد پنج هزار بره و پنجصد گاو برای قربانی فصیح به لایوان دادند.

عراده اش به یک عرادهٔ دیگر انتقال داده به اورشلیم بردند. یوشیا در آنجا فوت کرد و او را در آرامگاه آبائی اش به خاک سپردند. تمام مردم یهوذا برایش ماتم گرفتند.

<sup>۲۵</sup>ارمیا برای او مرثیه ای خواند و همه خوانندگان مرد و زن، سرود غم و آهنگ ماتم را برایش سرودند و مردم تا به امروز همان سرود و نوای غم را برای یوشیا زمزمه می کنند. این مرثیه مانند یک فریضهٔ دینی بشمار می رود و در کتاب مرثیه ها ثبت شده است.

<sup>۲۶</sup>بقیهٔ وقایع دوران سلطنت یوشیا، کارهای نیک او که مطابق اوامر کتاب توراتِ خداوند بعمل آورد <sup>۲۷</sup>و همچنین فعالیتهای او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل و یهوذا ذکر شده اند.

### سلطنت یهواحاز

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۳: ۳۰ - ۳۵)

**۳۶** بعد از وفات یوشیا، مردم کشور، یهواحاز (پسر یوشیا) را بجای پدرش به پادشاهی انتخاب کردند. <sup>۲</sup>یهواحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و مدت سه ماه در اورشلیم سلطنت کرد. <sup>۳</sup>بعد پادشاه مصر او را از پادشاهی برکنار ساخت و جزیه ای که عبارت از سه هزار و چهار صد کیلوگرام نقره و سی و چهار کیلوگرام طلا بود بر کشور یهوذا تحمیل کرد. <sup>۴</sup>پادشاه مصر الیاقیم (برادر یهواحاز) را به پادشاهی یهوذا گماشت. نام او را به یهوایاقیم تبدیل نمود و یهواحاز را با خود به مصر اسیر برد.

گرفتند. بعد عید نان فطیر را برای هفت روز تجلیل کردند. <sup>۱۸</sup>از زمان سموئیل نبی تا آن روز، عید فصّح با آن جلال و شوکت برگزار نشده بود و هیچیک از پادشاهان سابق اسرائیل، مثل یوشیا عیدی را که آنقدر مردم و تعداد زیاد کاهنان و لایوان در آن شرکت نموده باشند، تجلیل نکرده بود. <sup>۱۹</sup>این مراسم در سال هجدهم سلطنت یوشیا برگزار شد.

### وفات یوشیا

(همچنین در دوم پادشاهان ۲۴: ۲۸ - ۳۰)

<sup>۲۰</sup>بعد از آنکه یوشیا همه کارهای عبادتگاه را تمام کرد، نکو پادشاه مصر، درکنار دریای فرات به جنگ کرکمیش رفت و یوشیا برای مقابلهٔ او لشکرکشی کرد. <sup>۲۱</sup>اما نکو نمایندگان خود را با این پیام پیش او فرستاد: «من با تو کدام دشمنی ندارم و نمی خواهم با تو جنگ کنم. منظور آمدن من به اینجا، جنگ با دشمنان است، زیرا خداوند به من فرمود که فوراً این کار را انجام بدهم. پس در کار خدائی که همراه من است، مداخله مکن، مبادا ترا هلاک سازد.» <sup>۲۲</sup>اما یوشیا قبول نکرد که برگردد. برعکس، با تغییر لباس خواست که با نکو بجنگد. او به پیام نکو که از جانب خدا بود، گوش نداد و به قصد جنگ به وادی میجدو رفت.

<sup>۲۳</sup>در آنجا تیراندازان، یوشیا را با تیر زدند و زخمی اش کردند. آنگاه یوشیا به خادمان خود گفت: «مرا از میدان جنگ بیرون ببرید، زیرا زخم مهلکی برداشته ام.» <sup>۲۴</sup>پس خادمانش او را از

اورشلیم پادشاه بود. <sup>۱۲</sup> او کارهائی کرد که در نظر خداوند، خدای او زشت بودند. او در برابر ارمیای نبی که پیام خداوند را برای او آورد، تواضع نشان نداد.

<sup>۱۳</sup> بر علاوه، با وجودیکه بنام خداوند قسم خورده بود که به نبوکدنزر وفادار بماند، بازهم برضد او شورش نمود. او یک شخص سرسخت و مغرور بود و از فرمان خداوند، خدای اسرائیل اطاعت نکرد. <sup>۱۴</sup> بر علاوه، رهبران یهوذا، کاهنان و مردم مانند اقوام اطراف خویش بت پرست شدند و به این ترتیب، عبادتگاه را که خداوند خودش مقدس ساخته بود، نجس ساختند.

<sup>۱۵</sup> خداوند، خدای اجداد شان بخاطر شفقت و محبتی که به قوم برگزیده و عبادتگاه خود داشت، پیامهای مکرر ذریعه پیغمبران خود برای آن ها فرستاد، <sup>۱۶</sup> اما پیغمبران خدا را همیشه مسخره می کردند، کلام خدا را ناچیز می شمردند و به انبیاء اهانت می کردند، تا آنکه آتش غضب خداوند برافروخته شد و دیگر راه نجاتی برایشان باقی نماند.

<sup>۱۷</sup> آنگاه خداوند پادشاه بابل را برای سرکوبی آن ها فرستاد. او مردان جوان آن ها را با دم شمشیر بقتل رساند. به جوانان، دوشیزگان و اشخاص پیر و سالخورده رحم نکرد. خداوند همه آن ها را به دست او تسلیم نمود. <sup>۱۸</sup> ظروف و لوازم خانه خداوند و هر چیز دیگر را با دارائی خزانه های عبادتگاه

## سلطنت یهوایم (همچنین در دوم پادشاهان ۲۳: ۳۶ - ۲۴: ۷)

<sup>۵</sup> یهوایم بیست و پنج ساله بود که به سلطنت رسید و مدت یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. کارهای او همه در نظر خداوند زشت بودند. <sup>۶</sup> نبوکدنزر، پادشاه بابل به اورشلیم حمله کرد و یهوایم را به زنجیر بسته به بابل برد. <sup>۷</sup> او همچنان بعضی از ظروف عبادتگاه خداوند را هم با خود برد و در قصر خود، در بابل قرارداد. <sup>۸</sup> بقیه کارروائی های یهوایم و اعمال زشت او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل و یهوذا ذکر شده اند. بعد از او پسرش، یهوایکین جانشین او شد.

## سلطنت یهوایکین (همچنین در دوم پادشاهان ۲۴: ۸ - ۱۷)

<sup>۹</sup> یهوایکین در سن هجده سالگی بر تخت سلطنت نشست و مدت سه ماه و ده روز در اورشلیم پادشاهی کرد. از او اعمال زشتی سرزد که خداوند را ناراضی ساخت. <sup>۱۰</sup> بعد در بهار همان سال، نبوکدنزر او را با ظروف گرانبهای عبادتگاه خداوند به بابل برد و برادرش، صدقیا را بجای او به پادشاهی یهوذا گماشت.

## سلطنت صدقیا (همچنین در دوم پادشاهان ۲۴: ۱۸ - ۲۰؛ ۲۵: ۱ - ۲۱؛ ارمیا ۵۲: ۱ - ۱۱)

<sup>۱۱</sup> صدقیا بیست و یک ساله بود که به سلطنت رسید و مدت یازده سال در

## کوروش فرمان بازگشت یهودیان را صادر می‌کند

(همچنین در عزرا ۱: ۱ - ۴)

۲۲-۲۳ در سال اول سلطنت کوروش، پادشاه فارس، خداوند آنچه را که بزبان ارمیای نبی فرموده بود، عملی کرد. خداوند باعث شد که کوروش اعلامیه ای ذیل را بقلم خود بنویسد و در سراسر قلمرو خود نشر کند: «خداوند، خدای آسمان ها اختیار تمام ممالک جهان را به دست من سپرده است و به من هدایت فرمود که در شهر اورشلیم، در سرزمین یهوذا عبادتگاهی برای او آباد کنم. پس همه کسانی که از قوم برگزیده او در بین شما ساکن هستند، می توانند به وطن خود برگردند. خداوند، خدای شما همراه همه تان باد!»

و قصر شاهی و مأمورین دولتی به بابل برد. ۱۹ عبادتگاه خداوند را آتش زد. دیوار شهر اورشلیم را ویران کرد. قصرها را به خاکستر تبدیل نمود و همه وسایل قیمتی عبادتگاه خداوند را از بین برد. ۲۰ کسانی که از دم شمشیر نجات یافته بودند، بعنوان اسیر به بابل برده شدند. در آنجا غلام و کنیز پادشاهان و شهزادگان گردیدند و تا تأسیس سلطنت فارس در غلامی بسر بردند.

۲۱ به این ترتیب، کلام خداوند عملی شد که بوسیله ارمیای نبی فرموده بود: «این سرزمین برای هفتاد سال خالی از سکنه خواهد بود، تا سالهائی که در آن ها مردم اسرائیل قانون سبّت را شکسته بودند، تلافی شوند.»

